



{ ۹۳ } همه خوردنی‌ها برای بنی اسرائیل حلال بود جز آنچه را اسرائیل پیش از آنکه تورات نازل شود بر خود حرام کرد. بگو پس تورات را بیاورید و آن را همی خوانید اگر راستگو هستید.

{ ۹۴ } پس هرکس که بعد از آن دروغ را به خدا افترا بدد، همان کسان خود ستمکارند.

{ ۹۵ } بگو: راست گفت خدا، پس پیروی کنید آیین ابراهیم حق گرای را و از مشرکان نبوده است.

{ ۹۶ } بر راستی نخستین خانه‌ای که برای مردم بر نهاده شد همانا به مکه است، همان خانه خیر افزا و هدایت برای جهانیان.

{ ۹۷ } در آن است نشانه‌های روشنگر مقام ابراهیم، و آن کس که وارد آن شد امنیت دارد و برای خداست بر مردم حج آن خانه هرکس که تواند تا به سوی آن راهی یابد، و هر که کافر شد (بشود)، پس بدون شک خدا از جهانیان بی نیاز است.

{ ۹۸ } بگو ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کافر می‌شوید با آنکه خدا بر آنچه می‌کنید گواه است.

{ ۹۹ } بگو ای اهل کتاب! چرا آن کس را که ایمان آورده است از راه خدا باز می‌دارید، درحالی که آن راه را به گونه کج می‌جوئید و با آنکه شما گواهانید و خدا از آنچه می‌کنید ناآگاه نیست.

كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنزَلَ التَّوْرَةُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَآتُوهَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿٩٣﴾

فَمَنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُوْلَئِكَ هُم الظَّالِمُونَ ﴿٩٤﴾

قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٩٥﴾

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ ﴿٩٦﴾

فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿٩٧﴾

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى مَا تَعْمَلُونَ ﴿٩٨﴾

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ

وَمَا لِلَّهِ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٩٩﴾



۱۰۰} هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر گروهی از کسانی را که کتاب داده شده‌اند فرمان برید شما را بعد از ایمان تان برمی‌گرداندند و در این حال کافرید. ۱۰۱} و چگونه به کفر می‌گرایید با آنکه آیات خدا پی در پی بر شما خوانده می‌شود و رسول خدا در میان شماست و هر که نگهداری جوید به خدا همانا به سوی راست راهی هدایت شده است.

۱۰۲} هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدای را آن چنان که حق پرواگیری اوست، پروا بگیرید و نمیرید مگر آنکه شما تسلیم شدگان باشید.

۱۰۳} و نگهداری یابید به سبب رشته خدا همگی و پراکنده نشوید و به یاد آرید نعمت خدا را بر خود آنگاه که با هم دشمن بودید، پس الفت داد میان قلب‌های شما، پس با نعمت او (در بامدادان زندگی) به صورت برادر درآمدید؛ و بر لبه گودالی از آتش بودید آنگاه رهانید شما را از آن پرتگاه، این چنین تبیین می‌کند خدا آیاتش را برای شما باشد که شما هدایت یابید.

۱۰۴} و باید گروهی هم اندیش از شما باشند که پیوسته به خیر دعوت کنند و به معروف فرمان دهند و از منکر باز دارند و همین کسان رستگار هستند.

۱۰۵} و همچون کسانی نباشید که پراکنده و مختلف شدند پس از آنکه نشان‌های روشن‌گر بیامدشان و همین‌ها برایشان غذایی بزرگ است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ ﴿١٠٠﴾

وَكَيفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١٠١﴾

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿١٠٢﴾

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٠٣﴾

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴿١٠٤﴾

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٠٥﴾



يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا
 الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ
 إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ
 تَكْفُرُونَ ﴿١٠٦﴾
 وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ
 اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١٠٧﴾
 تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا
 اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ ﴿١٠٨﴾
 وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
 وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿١٠٩﴾

۱۰۶} روزی که همی سفید شود روی‌هایی و سیاه
 گردد روی‌هایی، پس آنان که روی‌های‌شان سیاه
 شود: آیا کافر شدید بعد از ایمان تان؟ پس بچشید
 عذاب را در برابر آنچه که بدان کفر می‌ورزیدید.
 ۱۰۷} و آنان که سفید شد روی‌هاشان پس در
 رحمت خدا هستند، ایشان در آن جاودان‌اند.
 ۱۰۸} آن است آیات خدا که همی خوانیم آن‌ها را
 بر تو به حق، و این خدا نیست که سستی را برای
 جهانیان بخواهد.
 ۱۰۹} و برای خداست آنچه در آسمان‌ها و آنچه در
 زمین است و به سوی خدا بازگردانده شود امور.

شرح لغات:

طعم (به کسر عین): خوردنی را چشید، مزه آن را دریافت، خورد، شاخه‌ای را
 پیوند کرد، بر چیزی توانا شد. **لبخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»**
 حَلَّ (به کسر حاء): مصدر به معنای وصف. (به فتح حاء): گره را باز کردن، در
 مکان جای گرفتن، حلال شدن، بر او واجب گردیدن، رسیدن زمان پرداخت وام،
 سوگند را انجام دادن.
 بَيْت: خانه، خیمه، خانواده، از «بات»: شب را در جایی به روز آورد، تا شب
 اقامت گزید.

وُضِعَ (ماضی مجهول): پایین آورده شد، برکنار گردید، زبون شد، داستانی به
 دروغ درست شد، کتابی تألیف گردید، کیفر از شخص برداشته شد.



بَكَّةَ: مکه با قلب میم به باء (مانند: لازب = لازم، راتب = راتم) از «مک»: مکیدن، از میان بردن، حساب بدهکار را یکسر رسیدن، براو سخت گرفتن. یا از «بک»: درهم کوبیدن، به هم تنه زدن، چیزی را دریدن، از هم گشودن، چهارپا را دوانیدن و خسته کردن، بینوا شدن شخص. برخی از محققین مکه را واژه‌ای سبئی [سرزمین سبأ: یمن] می‌دانند از (مکورابای مکرابای) که به معنی معبد و محل قدس است.

مُبَارَك (اسم زمان یا مفعول): محل خیر و برکت. از «بارک»: برکت داد یا خواست: از او خشنود شد، تمجیدش کرد. از «برک»: شتر را خوابانید تا سینه‌اش به زمین رسید.

حَجَّ: به کسر و فتح حاء: براو در احتجاج غلبه یافت، آهنگ آن را کرد، جراحی را بررسی و مداوا کرد، با کسی پی در پی رفت و آمد کرد، مکان مقدسی را زیارت کرد.

اِعْتِصَمَ: محکم به دست گرفتن، با شخصی ملازم شدن، در حمایت خود آوردن، به پناه خود گرفتن.

حَبَل، (به سکون باء): بند، ریسمان، پیوند، رگ. (به فتح باء): ساقه‌های مو، خشم، اندوه، جنین: **«ه آتلاین «طالقانی و زمانه ما»**

«كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلاً لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلاَّ مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنزَلَ التَّوْرَةُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ».

«الطعام» با لام عهد، خوردنی متعارف است که در ذائقه گوارا باشد و در بدن جذب و پیوند یابد. «كان» باید خبر از اصل حلیت تکوینی باشد. مانند اصل طهارت، زیرا پیش از نزول تورات برای بنی اسرائیل احکام و شریعت مدونی نبوده است، و اختصاص بنی اسرائیل در این جا نظر به نبوت‌ها و زمینه تشریح تورات، و استثنای «الآ ما حرم» است. «اسرائیل»، لقب یعقوب و به قرینه «عَلَى نَفْسِهِ» با ضمیر مفرد



واظهار اسرائیل به جای اضمار، و ظرف «مِن قَبْلِ أَنْ...» که ظاهراً متعلق است به «کان حِلاً» و گویا مقصود همان اوست. گرچه «اسرائیل» به بنی اسرائیل هم گفته می‌شود، مانند «تیم، عدی، تغلب» و اکنون هم متعارف است. در قرآن جز در این آیه، یعقوب به نام اسرائیل خوانده نشده است. چنانکه بنی اسرائیل هم به نام اسرائیل در قرآن نیامده است. شاید در این آیه اشاره‌ای باشد به تقارن این نام با تحریمی که یادآوری شده است و در تورات به گونه‌ی رؤیای انسانی آمده است.^۱

مفهوم ظرفی «مِن قَبْلِ...» آن است که پس از نزول تورات طعام‌هایی بر بنی اسرائیل تحریم شده است. و پیش از نزول تورات جز آنچه که اسرائیل بر خود تحریم کرده همه‌ی طعام‌ها حلال بوده است. از امر احتجاجی: «فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»، و تهدید: «فَمَنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الكَذِبَ» بر می‌آید که این حلیتِ اولی و اصلی را یهودیان انکار داشتند و راجع بدان با رسول خدا احتجاج می‌کردند: که اگر پیرو ملت ابراهیم و مصدق تورات می‌باشید، باید آنچه را تورات تحریم کرده که همان ملت و احکام ابراهیمی است، شما هم حرام بدانید و چون بسیاری از محرمات تورات را حلال کرده‌اید، پس پیرو ملت ابراهیم و مصدق تورات نیستید. این آیه پاسخ‌گوی همین استدلال و احتجاج یهود است که: همه‌ی طعام‌ها پیش از نزول تورات برای بنی اسرائیل حلال بوده است، جز آنچه را اشخاصی چون

۱. «و یعقوب تنها ماند و مردی با وی تا طلوع فجر کشتی می‌گرفت. و چون او دید که بر وی غلبه نمی‌یابد کف ران یعقوب را لمس کرد و کف ران یعقوب در کشتی گرفتن با او فشرده شد. پس گفت: مرا رها کن زیرا که فجر می‌شکافد. گفت: تا مرا برکت ندهی ترا رها نکنم به وی گفت: نام تو چیست؟ گفت: یعقوب. گفت: از این پس نام تو یعقوب خوانده نشود بلکه اسرائیل، زیرا که با خدا و با انسان مجاهده کردی و نصرت یافتی... و چون از فنوئیل گذشت آفتاب بر وی طلوع کرد و بر ران خود می‌لنگید. از این سبب بنی اسرائیل تا امروز عرق النساء را که در کف ران است نمی‌خورند، زیرا کف ران یعقوب را در عرق النساء لمس کرد. پیدایش، آخر باب ۳۲». عرق النساء (به فتح نون)، رگ بزرگی است که از ران می‌گذرد. از این بیان تورات معلوم می‌شود که یعقوب آن را بر خود تحریم کرده باشد. (مؤلف)



یعقوب بر خود و یا بر بنی اسرائیل در شرایط و اوضاع خاصی حرام کرده بوده‌اند که قرآن بدان اشاره می‌کند: ﴿فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّت لَّهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا﴾^۱. چون نهاد سرکش و ستم‌پیشگی داشتند و راه خدا را می‌بستند، چنانکه تحمل هیچ جنبش اصلاحی نداشتند و هر یک مصلحی را می‌کشتند؛ طعام‌های پاکیزه‌ای که بر آنان حلال بود حرام گشت تا کیف‌رگناهان و طغیان آن مردم باشد و گرفتار و سرگرم شرایط سخت آن و محرومیت‌ها شوند.^۲

آنچه در تورات «اسفار لایوان و تثنیه و اعداد» راجع به خوردنی‌ها (طعام) تدوین یافته سخت‌ترین و دست و پاگیرترین احکام و قوانین و سنن بشری است، آن هم درباره‌ی ضروری‌ترین مسئله‌ی حیاتی: (خوردن و خوردنی‌ها)، و به نص تورات این احکام برای بنی اسرائیل ثابت و ابدی است، و هرگونه ذبح و قربانی و دیگر خوردنی‌ها در این مکان‌ها و شرایط انجام نگیرد، خوردنش حرام و ذبیحه‌ی میته و نجس است و خورنده‌اش پلید و از قوم منقطع می‌گردد. چنانکه از برخی از آیات قرآن و اشارات ضمنی تورات برمی‌آید، این سخت‌گیری‌ها و شرایط گویا برای آن بوده که بنی اسرائیل در میان قوم خود و به مکان خاصی پایبند شوند و زیر

کتابخانه آشنایی «مفاتیح و زمانه ما»

۱. پس به سزای ستمی که از یهودیان سر زد و به سبب آنکه [مردم را] بسیار از راه خدا باز داشتند چیزهای پاکیزه‌ای را که بر آنان حلال شده بود حرام گردانیدیم. نساء (۴)، ۱۶۰.

۲. سخت‌ترین و مفصل‌ترین حکمی که در تورات آمده است، راجع به حلیت نوع حیوان و شرایط ذبح و گوشت‌ها و غذاها است: از بهایم آن‌ها حلالند که شکافته سم و نشخوارکننده باشند، جز این‌ها مانند شتر حرام و نجس است، و همچنین اکثر جانوران دریایی و پرندگان ذبح و قربانی باید در مذبح بیت المقدس یا صحن خیمه‌ی اجتماع یا مکانی که با تشریفات خاصی تعیین شده و به دست کاهنی که از اولاد هارون است انجام شود. برای جرم‌ها و گناهان و آمرزش خواهی و در جشن‌های مذهبی و برای سلامت و برکات و نذرها باید گاو یا گوسفند و یا پرند، با همان شرایط و تشریفات خاص و پیچیده، قربانی شوند که بعضی از آن‌ها را می‌سوزانند و بعضی قربانی‌ها تقسیم می‌شود و ساق و سینه‌ی قربانی و همچنین نخست زاده‌ی بهایم و اولین غله از آن کاهن است و بردیگران حرام، و همچنین پیه بهایم که باید سوخته شود. بخش بیشتر سفر لایوان و تثنیه و اعداد در توضیح و بیان احکام و شرایط سخت و پیچیده‌ی قربانی و ذبح و خوردنی‌هاست. (مؤلف)



سلطه کامل کاهنان باشند و مجال و اندیشه‌ای جز انجام کامل این مسایل رانداشته باشند، و درضمن، نهاد سخت و سرکش‌شان نیز مهار گردد و از ستم و تجاوز به خود و دیگران بازایستند. با همه این قیود و حدود هرگاه مجال و آرامشی می‌یافتند از ستم و تجاوز به جان و مال و حقوق خود و بیگانه دریغ نمی‌کردند. پیمبران و صلحای خود را می‌کشتند و به حدود و سرزمین‌های دیگران متجاوز بودند و هیچگاه به همسایگان روی صلح و دوستی و عهد صمیمانه با آنان نشان نمی‌دادند. بدین سبب بارها به دست رومیان و بابلیان اسیر و آواره شدند. در این اسارت‌ها و پراکندگی‌ها، بخصوص دومین اسارت و کوچ به سرزمین بابل که تورات اصلی به کلی از میان رفت، دیگر نه قدس الاقداس بود و نه خیمه اجتماع و نه مذبح و نه رهبری و سرپرستی کاهنان و نه ذبح و قربانی که با آن گونه آداب و تشریفات انجام یابد. پس به تصریح تورات جز درسال‌های محدودی که در سرزمین قدس بودند، آنچه از گوشت و بعضی از حبوبات خورده و می‌خورند، حرام و نجس و خورنده آن پلید و منقطع از قومیت اسرائیل است جز در حال ضرورت.^۱

قرآن منشأ این گونه محرمات بنی اسرائیل را خوی ستم پیشگی و صد شدن از راه خدا می‌نماید: «فَبَطَّلْ مَنْ الَّذِينَ هَادُوا...»، شاید که «إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلَ عَلَى نَفْسِهِ» اشاره و کنایه‌ای به همین منشأ و سبب تحریم باشد: هرطعامی برای بنی اسرائیل حلال بود جز آنچه اسرائیل به سبب نهاد و خوی خود بر خود تحریم کردند.

۱. در احوال بعضی از پیمبران و قدیسی بنی اسرائیل که در این آوارگی‌ها به سر می‌بردند، تصریحات و اشاراتی در تورات به نجس و حرام بودن بعضی خوراکی‌ها و امساک از آن‌ها آمده است: «و خداوند فرمود: به همین منوال بنی اسرائیل نان نجس در میان امت‌هایی که من ایشان را به میان آن‌ها پراکنده می‌سازم خواهند خورد پس گفتم... حزقیال، باب ۴ از بند ۷۳»، «در آن ایام من دانیال سه هفته تمام ماتم گرفتم، خوراک لذیذ نخوردم و گوشت و شراب به دهانم داخل نشد و تا انقضای آن سه هفته خویشتن را تدهین نمودم... دانیال، باب ۱۰ از بند ۲». (مؤلف)



بنابراین، منظور از اسرائیل همان بنی اسرائیل «الَّذِينَ هَادُوا» است. یا این تحریم‌ها از یعقوب اسرائیل آغاز شد که نوعی از طعام را بر خود تحریم کرد و سپس با ظلم‌ها و انحراف‌های آنان، حرام‌ها از جانب خدا و بوسیلهٔ پیامبران و یا از جانب خودشان برای جبران گناهان توسعه یافت، و چون این گونه احکام و تحریم‌ها، شخصی و قومی و در شرایط خاص اخلاقی و مکانی و زمانی بنی اسرائیل بوده نه همیشگی و برای همه، ناسخ سنن و احکام فطری و طبیعی پیش از آن که تورات نازل شود و احکامی تشریح کند و زندگی بنی اسرائیل شکل اجتماعی و قومی مخصوص به خود گیرد، نیست و نیز با آمدن شریعتی فطری و همگانی چون اسلام، آن احکام منسوخ نشده بلکه زمان و شرایط آن‌ها سپری شده است. و شاید که نسخ اصطلاحی به همین معنا باشد.

از این نظر، این آیه باید تنها در مورد ایراد یهودیان باشد که: چون این گونه احکام اسلام ناسخ حرمت‌های تورات است و تورات شریعت ابراهیم بوده، پس ناسخ ملت و آیین ابراهیم است، با آنکه اسلام خود را پیرو آیین ابراهیم می‌داند؟! هم چنانکه آیات قبل، تبیین همین حقیقت است که اسلام پیرو آیین ابراهیم است و نزول تورات و انجیل پس از ابراهیم بوده، ابراهیم نه یهودی بوده نه نصرانی و اصول دعوت و شریعت همهٔ پیامبران یکی است، و ما همه بدانچه بر ابراهیم و پیامبران پس از او نازل شده ایمان داریم و این همان اسلام است و همچنین آیات بعد از این آیه. این توجیه آیه، عکس نظریهٔ بعضی از مفسران است که گفته‌اند آیه «كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا...» در مقابل اعتراض یهود بر نسخ و برای اثبات آن است: که چون هر طعامی حلال بوده و پس از نزول تورات حرام گردیده، پس احکام نسخ شدنی است.

به هر صورت و نامی که باشد، چه تشریح و نسخ و یا باز نمایاندن آیین الهی و فطری، آیین و رسالت اسلام بود که همهٔ طیبات را حلال کرد: چه آن‌ها که بر



بنی اسرائیل به سبب ظلم و سرکشی تحریم شده بود و چه آن‌ها که مسیحیان به سبب رهبانیت ساختگی بر خود تحریم کردند و چه مانند گوشت خواری و دیگر طبیات که پیروان دیگر ملل و مذاهب چون بودائیان و برهمنیان برای ریاضت جسم و پرورش و تعالی روح، خود را از آن‌ها محروم کرده بودند: این‌ها نه اینکه برای همیشه راه تعالی و تقرب و رسیدن به مقام «بر» نیست، بلکه بارهای گران و غل‌هایی است بسته شده بر نفوس و دست و پای عمل: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ...﴾^۱. رسول امی موصوف، این بندها را گشود و راه تعالی و رسیدن به مقام «بر» را در همه ابعادش نمود: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»، «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ...».

تورات تدوین یافته که باستانی ترین سند ادیان سامی و آسمانی است، خود گواهی می‌دهد که این گونه تحریم‌ها از آغاز پیدایش این ادیان نبوده، پس از آن به علل و اسباب عارضی به صورت سنت و شریعت درآمده است: «قُلْ فَاتَّبِعُوا أَلْتَّوْرَةَ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ». «قُلْ»، فرمان قاطع خدای دانا به پیامبر امی است که کتاب و تورات نخوانده است مگر می‌شود که از جانب خدا نباشد «فَاتْلُوهَا»، جواب فعل شرط مقدر و مُشعر بدان است که تورات در دسترس همه نبوده است. تلاوت: پی در پی و جزء به جزء خواندن: بگو ای پیامبر! اگر این واقعیت را نمی‌پذیرید، پس تورات را پیش آورید و آن را جزء به جزء بخوانید و بررسی کنید! اگر شبهه‌گرا

۱. هم آنان که از این فرستاده پیامبر درس نخوانده که [نام] او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می‌یابند پیروی می‌کنند [همان پیامبری که] آنان را به کار پسندیده فرمان می‌دهد و از کار ناپسند بازمی‌دارد و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال و چیزهای ناپاک را برایشان حرام می‌گرداند و از [دوش] آنان بارهای گران و بندهایی را که بر ایشان زده شده بود برمی‌دارد. اعراف (۷)، ۱۵۷.



نیستید و راستی در اشتباه اید: «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ». آن گاه می دانید که همهٔ طعام‌ها و طیبات از اصل حلال بوده است.

«فَمَنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ». «قُلْ صَدَقَ اللَّهُ...». این آیه تفریعی پس از آن تبیین است. «إفترأ»: به ناحق مطلبی ساختن و «کذب» ناروا و ناواقع را نمایاندن و یا نسبت دادن است: آن که پس از این دلیل روشن‌گر چنان دروغ بسازد و به خدا ببندد، واقع‌گرای و حق‌جوی نیست؛ نمونهٔ بارز ستم‌گری هم هست: «فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ».

همان کسان که آیین فطری و کمال و آزادی بخش‌خدایی را با افتراهای خود ساخته به گونهٔ بار و بند بر افکار و اعمال (اصر و اغلال) درمی‌آورند، و چون آیین فطری و آسان خدا که آیین پیمبران است، از افتراها و بافته‌های تحیرانگیزی که نشان آیین بر آن‌ها زده شده جدا و آشکار گردید، باید ای پیمبر به حق راستی و خدایی بودن آن و پیروی از ملت و آیین ابراهیمی را بی‌تردید و نگرانی اعلام کنی: «قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ». همان ملت ابراهیم یا ابراهیم که روی به خدا و رویگردان از هر باطل و ناهنجار بود و هیچ‌گونه در اراده و صفات و شریعت خدایی شرک نیاورد: «حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ».

«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ».

خبری است مؤکد به «إِنَّ» و لام «لَلَّذِي» و مشعر سوگند به هر چه را هر که تقدیس می‌کند، و جالب توجه و اندیشه: به یقین نخستین خانه‌ای که برای مردم و به سود مردم پایه گرفته است و برقرار شده یا در زمین فرود آمده و از دیگر خانه‌ها برکنار گردیده، همان خانهٔ پیوستهٔ به مکه است^۱ آنجا که برای خانوادهٔ انسان در زمین مقرر شده، و پیش از آنکه مسجد و معبد باشد، خانه «بیت» است. پس از دوران صحراگردی

۱. بیت: خانه، جای اجتماع و سکونت خانواده. وضع: بنا نهاده و پایه‌گذاری و برقرار شده و یا در مقابل رفع:

فرود آمده و یا برکنار شده. (مؤلف)



وانتقال مردم به ده و شهر، هرخانه‌ای که ساخته شد و دیواری که بالا آمد، بخشی از زمین در ملک افراد و انحصار زورمندان درآمد و حصار فاصله و جدایی و امتیاز پدید آورد، سپس کاخ‌ها و کوخ‌ها و خوی سرکش و تجاوز و زیان خلق خدا «النَّاس». این خانه نخستین خانه‌ای بود که برای به هم پیوستن و یک رنگ و یک خوی و یک آهنگ شدن مردم و از میان برداشتن فاصله مالکیت‌ها و امتیازها، بر نهاده و برپا شد: «وُضِعَ لِلنَّاسِ، قِيَاماً لِلنَّاسِ» تا کاخ نشین و زورمند و حاکمی نباشد و خواست خودسرانه و دست تصرف و دم دودآلود و آتش افروز سرکشان را مهار کند و راه تنفس خلقی را که دست‌شان بسته و نفس‌شان تنگ و صدای‌شان خفه شده است، باز کند تا بتوانند همه با هم و هماهنگ بانگ تکبیر خدا و تدمیر طاغیان و بتان را هرچه بیشتر و رساتر بلند سازند و دست‌های‌شان برای محو بت‌ها هرچه بیشتر گشوده و خوی‌های سرکش و خودخواهی و سرهای سرکشان کوبیده گردد: «بِبِكَّةٍ...»

چون خانه مردم است و از آن کسی نیست، خانه خداست و اراده و حکم خدای رحمان بر آن حاکم است، نه اراده فرد و طبقه. حیات و رحمت و برکت برای همه کسانی است که خطوط و شعاع‌های رحمت پیوندشان می‌دهد و به محیط سلم امنیت «دارالسلام، وَ مِنْ دَخَلِهِ كَانِ آمِنًا» واردشان می‌کند و موانع جوشش استعدادها و خیرات همگانی برداشته می‌شود: «بِبِكَّةٍ مُبَارَكًا»، برطبق نقشه اصلی جهان و نخستین زمین: ﴿وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ﴾^۱. پس از آنکه زمین معمور، خانه طغیان و لانه شیطان و معبد بتان و ویران شد، این خانه (به مضمون روایات) مطابق و محاذات بیت المعمور، با راهنمایی خدا و به دست ابراهیم ترسیم یافت و بر فراز تاریخ و بر بام قطعه‌ای از زمین (که روایات دحو الارض، آن را از نخستین قطعه‌های زمین می‌نمایند که امتداد و گسترش یافته و از میان آب و یخبندان و

۱. سوگند به آن خانه آباد [خدا] سوگند به بام بلند [آسمان]. طور (۵۲)، ۴ و ۵.



طوفان سر برآورده است) همچون برج دیده‌بانی و پرچم توحید، برکنار از شهرها و خانه‌ها فرو نهاده شد «وُضِعَ» و برپا گردید تا جهانیان را راهنمای به توحید در عبادت و عمل باشد: «هَدَىٰ لِلْعَالَمِينَ» غرض از کعبه نشانی است که ره گم نشود.^۱

«فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا...».

ضمیر «فیه» راجع به «بیت» یا «بَكَّةَ» است. مقام ابراهیم، بیان یا تخصیص: در آن «بیت» یا «بَكَّةَ» (بیت و حرم و حریم) نشانه‌های روشنگری است که مقام ابراهیم را می‌نمایاند، یا مقام ابراهیم نمایانگر آن آیات است. مقام ابراهیم به گفته بیشتر مفسران بیت و حجر و ارکان و مناسک است. از این نظر آن سنگ اثری^۲ که در محلی ساخته شده و فاصله‌ای از بیت دارد، رمز قیام و مقام ابراهیم است: ﴿... وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى...﴾^۳ و قیامی که با همه قوای فکری و عملی، برای شناخت توحید و کوشش در انجام آن بذل کرد و در این بیت و مناسک آن به اجرا و نمایش درآورد. قیامش در گردش فکری و روحی برای شناخت و تمرکز در مرکز هستی و اراده او و هماهنگی با گردش و طلوع و غروب اختران: ﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا... إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ...﴾^۴ و کوشش (سعی) او برای پیوستن به حق و نجات خلق و تغییر محورها: آن بت شکنی، آن به آتش رفتن، آن هجرت، آن شناخت‌ها و شعارها و مشعرا (عرفات، مشاعر) و قربانی و تسلیم، همه در این خانه و سنگ‌ها و وادی‌ها

۱. به روایت دیگر (حیدر معصومی ریشه):

حاجی احرام دگر بند و ببین یار کجاست.

کعبه یک سنگ نشان است که ره گم نشود

۲. سنگ اثری یعنی سنگ باستانی و کهنی که به نام مقام ابراهیم مشهور است.

۳. در مقام ابراهیم نمازگاهی برای خود اختیار کنید... بقره (۲)، ۱۲۵.

۴. به تفسیر این آیه در جلد اول پرتوی از قرآن مراجعه شود. مجموعه آثار، ج ۲، ص ۴۴۹.

۵. ... پس چون شب بر او پرده افکند ستاره‌ای دید... من از روی اخلاص پاکدلانه روی خود را به سوی کسی

گردانیدم که آسمان‌ها و زمین را پدید آورده است و من از مشرکان نیستم. انعام (۶)، ۷۶ و ۷۹.



و آهنگ‌ها و وقوف و حرکات و دیگر مناسک آن تجسّم و تمثّل و ابدیت یافته است. هر کس در حد دیدش، چشمش باز و چشم اندازش وسیع می‌شود، و این آیات و مقام ابراهیم را می‌نگرد و همه هم رنگ و هماهنگ می‌گردند و فاصله‌ها و امتیازات از میان می‌رود و عقده‌ها گشوده می‌شود، همه در حال سلم و امنیت‌اند:

«وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا»، عطف به ظرف و تضمن شرط «مَنْ دَخَلَهُ» و خبر از گذشته، هم خبر و هم حکم، را می‌رساند که هر که به راستی و با همه وجود در آن داخل شده و بشود امنیت داشته، با خود امنیت می‌آورد و باید در امنیت باشد.

نظرنهایی بانی و طراح این خانه: گسترده شدن آهنگ و بانگ عرفان و شعور و شعار آن در سراسر گردونه زمین بود تا همه جا شعبه و شعاعی از آن برپا و تابان شود و همه در خانه خدا و خلق و خانه سلم و امنیت در یک صف و در یک جهت روی آورند و فاصله‌ها و امتیازات از میان برداشته شود. برای گستردن چنین پایگاه توحیدی در همه جا فرزندان و وارثان ابراهیم سزاوارتر بودند. هم آنان سال‌ها پس از ابراهیم، پس از لشکرکشی‌ها و جنگ‌ها و آتش سوزی‌ها و ویرانی شهرها و کشتار مرد و زن و خرد و کلان و هر چه جاندار بود معبد و هیکل اورشلیم را پایه‌گذاری کردند و بالا آوردند.^۱ نه چون پایه‌گذاری ابراهیم و فرزندش که به سوی آن بیابان باز و بی آب و آبادانی هجرت کردند و برای قبایل پراکنده و جنگ جوی عرب خانه

۱. «... و هر آنچه در شهر (اریحا) بود از مرد و زن و جوان و پیر حتی گاو و گوسفند و الاغ را به دم شمشیر هلاک کردند و یوشع بدان دو مرد که به جاسوسی زمین رفته بودند گفت: به خانه زن فاحشه بروید و زن را با هر چه دارد از آنجا بیرون آرید... و یوشع، راحاب فاحشه و خاندان پدرش را با هر چه از آن او بود زنده نگاه داشت... و واقع شد که چون اسرائیل از کشتن همه ساکنان عای در صحرا و در بیابانی که ایشان را در آن تعاقب می‌نمودند فارغ شدند و همه آن‌ها از دم شمشیر افتاده هلاک گشتند، تمامی اسرائیل به عای برگشته آن را به دم شمشیر کشتند و همه آنانی که در آن روز از مرد و زن افتادند دوازده هزار نفر بودند یعنی تمامی مردم عای... پس یوشع عای را سوزانید و آن را توده ابدی و خرابه ساخت که تا امروز باقی است... صحیفه یوشع باب ۶ و ۸». (مؤلف)



زندگی و اجتماع و امنیت فراهم کردند. به نوشته تورات، کشتارهای جمعی و تخریب و سوزاندن شهرها با الهام و فرمان «یهوه» خدای اسرائیل و زمینه ساختمان اورشلیم و قدس بوده که داوود آن را در میان کشتار و آتش و دود پایه گذاری کرد و در زمان سلیمان کامل و آراسته گردید و یهودیان آن را به صورت معبد قومی و محل خدای خود و مرکز کاهنان و مذبح و بخورات و دودها و مرجع تحلیل و تحریم درآوردند و آیین همگانی و فطری ابراهیم را در آن مسخ کردند و سپس کانون کینه ها و عقده ها و آزمایش و زورآزمایی و برخوردها و جنگ ها و خونریزی و بازتاب ها شد. چنانکه پیش از میلاد مسیح بارها همسایگان نزدیک و دور از آشوری ها و سومری ها و مصری ها و بابلیان و دیگر ملل و قبایل بر آن تاختند و شهر و معبد را ویران کردند و یهودیان را به اسارت بردند و هفتاد سال بعد از مسیح، رومیان به کشتار و ویرانی آن پرداختند.

به نوشته ها کس در قاموس کتاب مقدس: «در این جنگ ها حدود ده میلیون کشته شدند و سال ۶۱۴ میلادی پادشاه ایران آن را فتح کرد و کاهنان و راهبان را کشت و کنائس را ویران کرد. پس از آن رومیان و حکام مسیحی و کشیش ها حاکم و متصرف در آن و یهودیان اقلیتی محدود و محکوم گردیدند» تا آنکه بانگ تکبیر اسلام دروازه های آن را در سال ۱۵ یا ۱۶ هجری [۶۳۸ م.] بر روی همه گشود بی آنکه شمشیری کشیده و خونی ریخته شود و به پیروان هر سه مذهب آزادی و امنیت کامل داد و کلیساها و کنیسه ها و مساجد در جوار هم قرار گرفتند. این فتح پس از سیر معراجی و برق آسای رسول خدا و رهبر اسلام و تابع ملت ابراهیم و شاهد آیات و حوادث این سرزمین از نزدیک بود: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى



الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿۱﴾^۱. تا این مسجد دور و برکنار شده «الأقصى» را نزدیک سازد و از اعمار مسجد الحرام گرداند. چنانکه از آغاز بعثت تا چندی پس از هجرت آن را قبله مسلمانان ساخت. پس از حدود پنج قرن که در نهبانی مسلمانان و خانه امن و آزادی برای همه ملل توحیدی بود، صلیبیان [در ۱۰۹۹م.] آن را با جنگ و کشتار و خون به تصرف خود درآوردند و قریب یک قرن در انحصار آنان درآمد تا صلاح الدین ایوبی در سال ۵۸۲ هجری (۱۱۸۷ میلادی) باز درهای آن را به روی همه گشود و همه را امان داد و از آن همه کشتارهای بی رحمانه صلیبیان چشم پوشید. مردم و ملل، پس از آن همه تجربیات تاریخی و ناکامی و تلخ کامی از جنگ‌ها و کشتارها و ناامنی‌های دوران تعصب‌ها و برتری‌جویی‌ها و استعمار جویای کانون‌های صلح و امنیت و همکاری و هم‌فکری هستند، لیکن به جای آنکه این کانون وحی و امنیت و هدایت، فروزان و الهام بخش و پرتو افکن باشد، اکنون با تحریکات استعماری آتش افروزان و انگیزه‌های نژادی ارتجاعی، کانون ناامنی و فتنه و تحریکات و خطر برای منطقه و دنیا گردیده مغزهای استعماری برای آنکه پایگاه محکمی در شرق میانه و سراسر آسیا و آفریقا داشته باشند، با همکاری صهیونیسم، نقشه شوم و نوینی طرح کردند و آن را زیرسروش «وطن دادن به یهودیان» پراکنده و آسیب دیده در فلسطین، از زبان «بالفور» سیاست مدار انگلیسی در

۱. منزه است آن [خدایی] که بنده‌اش را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی که پیرامون آن را برکت داده‌ایم سیر داد تا از نشانه‌های خود به او بنمایانیم که او همان شنوای بیناست. اسراء (۱۷)، ۱.

سال ۱۹۱۷ اعلام و سپس سازمان ملل که آلت فعل و نمایی در دست دولت‌های مقتدر بود آن را در سال ۱۹۴۷ تصویب کرد. از آن پس از هر سوی دنیا یهودیانی را که با هم تشابه در چهره و اندیشه ندارند، بدین سرزمین کشاندند و به کشتن مرد و زن و کودک و ویران کردن خانه‌ها و بیرون راندن مردمی دست زدند که قرن‌ها و پیش از جا به جا شدن بیشتر ملل دنیا، در این سرزمین وطن داشتند و با سختی و خوشی‌هایش ساخته و آن را آباد کردند و در برابر مهاجمان ایستادند و سی سال با استعمار انگلیس جنگیدند. یهودی که پیش از این بیش از شش صدم از سرزمین فلسطین را مالک نبود، سراسر آن را به تصرف گرفت و با شعار محیط امن، با جنگ و خونریزی، به سرزمین‌های دیگر عرب تجاوز کرد و باز شعار محیط امن! در سایه آخرین سلاح‌ها و تجهیزات استعماری! دلیلش هم این است که در قرن‌های دور تاریخ این سرزمین را با کشتار و ویرانی و آتش سوزی از بومیان گرفته چند سال با جنگ و گریز در آن جای داشتند. با این دلیل باید مرزها و نقشه دنیا دگرگون شود و قبایل و ملل کوچیده به سرزمین‌های قدیم برگردند، پس اگر روزی بومیان آمریکا قدرت و پشتیبانی یافتند، این حق را دارند که اروپاییان مهاجر و مهاجم را بیرون رانند!!

در مقابل نقشه شوم استعمار و وعده «بالفور»، نقش و پیش‌بینی و وعده قرآن است: ﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ (بارها و بارها همچون لیک) وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا. فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا... فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَ



لِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ...^۱ دیری نمی‌پاید که مردانی مؤمن و نیرومند «أولی بَأْسٍ شَدِيدٍ» همچون صلاح الدین با شناخت و آگاهی و قدرت ایمان برانگیخته شوند تا دست‌های متجاوز را در خلال دیار قطع کنند و روی سیاه اینان را بنمایانند و صلح و امنیت را هم چون رسول اسلام در این سرزمین برقرار کنند و این مسجد به دور گردانده شده «الْأَقْصَى» را به مسجد الحرام و خانه مردم و کعبه و مشعر و عرفات بازگردانند.

نظر و چشم‌انداز ابراهیم و اسماعیل و دیگر فرزندان به حق او همین بود که این خانه و خانه سرزمین قدس، برای همه مردم خانه امن و اجتماع باشد و هسته اصلی و مرکزی شود که هر جا مردمی جمع شدند و اجتماعی برپا گردید، مطابق نظر و نقشه آن، خانه همگانی و امن ساخته شود تا همه خانه‌ها خانه مردم و به گونه خانه خدا درآید و هیچ نقش فردی و قومی در میان نباشد و موجبات اختلاف و ناامنی از آن‌ها محو گردد.^۲

۱. و در کتاب آسمانی [شان] به فرزندان اسرائیل خبر دادیم که قطعاً بارها در زمین فساد خواهید کرد و قطعاً به سرکشی بسیار بزرگی برخواید خاست. پس آنگاه که وعده [تحقق] نخستین آن دو فرارسد بندگان از خود راکه سخت نیرومندند بر شما می‌گماریم تا میان خانه‌ها [یتان برای قتل و غارت شما] به جستجو درآیند و این تهدید تحقق یافتنی است... و چون تهدید آخر فرارسد [بیابند] تا شما را اندوهگین کنند و در معبد [تان] چنانکه بار اول داخل شدند... اسراء (۱۷)، ۴ و ۵ و ۷.

۲. پیامبر اسلام و وارث ابراهیم همین که مکه را فتح کرد و درهای بیت الحرام را گشود، بت‌های پیرامون کعبه را شکست و نقش و صورت‌هایی را که اوهاوم جاهلیت بر آن چسبانده بود محو کرد، امتیازات و برتری‌هایی را که قریش از وابستگی بدان برای خود ساخته بود الغاء فرمود: «لا فخر لعربی علی جمعی و لا لعجمی علی عربی الا بالتقوی... ان اکرمکم عند الله اتقاکم» [از خطبه پیامبر اکرم ﷺ در روز فتح مکه... یعقوبی، تاریخ، ج ۳، ص ۱۱۰]. بلال حبشی آن برده آزاد شده را به مقام مؤذنی و فرماندهی صفوف مسلمانان برگزید و بر پیام کعبه بالا برد و مسیر و مدار زمان را که در کعبه تمثّل یافته بود، به هیأت اصلی آن اعلام کرد: «ان الزمان قد دار کهیئته یوم خلق الله السماوات و الارض» آنگاه این رسالت بر عهده مسلمانان و پیروانش آمد که در هر جا شعبه‌ای از



«وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ».

«وَلِلَّهِ...» عطف به «آمَنَّا» و تعلیق به «كَانَ» و یا استیناف و انشاء حکم. لام «لِلَّهِ» آن حقّ و جهت خدایی را می‌رساند که با جهات و ابعاد دیگر ترکیب یافته صورت متضاد آدمی را پدید آورده است که هر جهت و بُعدی به سوی می‌کشاند. آنچه به سوی کمال علیا و وحدت و یک رنگی و یک آهنگی و تعاون و محیط ایمان و امن می‌کشاند «لِلَّهِ» است. و چون این کشش مخالف طبیعت عمومی آدمی و تکلیف بر آن است: «عَلَى النَّاسِ» که به خودی خود به سوی پستی دنیا و اختلاف و امتیاز و ستیزه و جنگ کشانده می‌شوند: «لِلَّهِ، عَلَى النَّاسِ»، رهایی از این تضاد درونی است که هر یک میدان رشد و بروز کامل خود را می‌جوید و حرکت به سوی کمال و جهت الهی، با آگاهی و اراده و قصور و تعهد و جهت‌گیری است: «حِجُّ الْبَيْتِ». «حِجُّ»: قصد و آهنگ و غلبه در برخورد، «الْبَيْتِ»: تصویر اراده خدا و معانی عالی فکری و اجتماعی انسان.

این قصد و آهنگ آدمی را که به رنگ پوسته زمین «ادیم» درآمده است و بدان بسته شده، بی‌رنگ می‌سازد و باز می‌کند، و «النَّاسِ» را که ناخودآگاه خود را از یاد برده (ناسی)، خودآگاه کند و از بندها و دیوار خانه و شهر و سایه کاخ‌های طغیان بیرون آرد و به سوی بی‌آلایشی و بی‌آرایش‌ی خانه مردم و خانه خدا پیش می‌برد و باید، هرچه بتوانند و هرچه توان یابند پیش روند: «مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»، که بدل

→ این خانه مردمی و امن برپا دارند و آن را جز به نام خدا و مردم نیارایند و از نقش غیر خدا و تزئین «زخرفه» = آرایش، طلاکاری» برکنارش دارند تا شعاعی از آن مرکز توحید باشد و به نور ایمان و خضوع و همبستگی آرایش یابد. پس هر ساختمانی که به نام مسجد برپا شود و به تمثال‌ها و آرایش‌ها و زخرفه‌ها مزخرف گردد و جز نام خدا در آن نقش شود و به زبان آید، از حوزه آن مرکز توحید برکنار و شعبه‌ای است از پایگاه بتان و کاخ سرکشان و نمایشگاهی از هنر و دکائی برای مرتزقه از خدایی خیر. (مؤلف)



«عَلَى النَّاسِ» است. استطاع، کوشش در حصول طاعت دارد. «إِلَيْهِ»، راجع به «اللَّهُ» است، یا راجع به «الْبَيْتِ» که همان راه به سوی «اللَّهُ» است. «سَبِيلًا» تمیز و نکره: هر کس هر چه بتواند راهی یابد و رهسپار به سوی آن شود. هر چه در این آهنگ شتاب یابد و پیش رود و به معانی و مقامات آن قرب یابد، راهی به سوی آن خانه و راه به سوی خدا و جهت اوست که حد و جهت ندارد، تا از هر حد و جهتی که خود «الناس» و «من» است سردرآورد و غالب شود و به «ما و او» پیوسته شود. این نیازآدمی است نه بی‌نیازی برای خدا. پس هر که بدان کافر شود و این حقیقت را بر خود و خود را از آن بپوشاند نیاز خود را نادیده گرفته است:

«وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ». جواب شرط ضمنی به تقدیر ذهنی اشخاص و گذار شده که «فَإِنَّ اللَّهَ...» مشعر بدان است: هر که بدان کافر شود و از آهنگ به سوی آن روی گرداند، نیازمندی خود را نادیده گرفته خود را از کمال و تعالی باز داشته است، چه خدا بی‌نیاز از جهانیان است. نه آنکه از لام «لله» سودی برای خدا و از حکم و «عَلَى» در «عَلَى النَّاسِ» زبانی برای مردم پنداشته شود و نه آن چنان که یهودیان می‌پنداشتند که بیت المقدس پایگاه و بارگاه فرمانفرمایی خدا و برای قوم او در زمین و جهان و برملت‌های دیگر است. و نخستین خانه خدا و قبله عالمیان و نمایاننده و بازتابنده آیین ابراهیم و احکام حرام و حلال او. نه، نه این تحریم‌ها و ذبح‌ها و بخورات کاهنانه از ابراهیم بوده است: «كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ...» نه معبد قدس نخستین خانه بود و نه خانه امن و نه برای مردم و نه آهنگ به سوی آن بر مردم [واجب بود]: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ... وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ... فِيهِ آيَاتٌ... وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ...» و تغییر قبله اسلام برگشت به سوی نخستین خانه و چنین خانه‌ای است نه برگشت از آن.



«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ».

این گونه ندا با واسطه «قُلْ»، اشعار به اعراض دارد، چنانکه ندای بی واسطه، توجه و لطف ندا دهنده را می‌رساند. آنان که اهل کتاب‌اند و بدون دلیل حقی و به دلیل دین فروشی، آیات خدا را می‌پوشانند و بدان‌ها کافر می‌شوند، شایسته ندا و خطاب خدا نیستند. «لِمَ»، پرسش از دلیل و علت فعل و به قرینه این مقام، انکاری است تا شاید از کفر و انکار سر باز زنند و به خود آیند. در موردی که استفهام از چگونگی و حالت وقوع باشد و نظر به علت و دلیل نباشد یا دلیل روشن باشد، با حرف «كَيْفَ» استفهام می‌شود: ﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمُوتًا فَأَحْيَاكُمْ...﴾^۱. که با دلیل حرکت حیاتی چگونه و با چه اندیشه و حالتی می‌توان به خدا کافر شد؟ ﴿وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ...﴾^۲ آیات مورد کفر اهل کتاب باید همان نشانه‌های نخستین خانه مردم باشد: «فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ» یا نشانه‌هایی که در این خانه نمودار گشته است و نبوتی که در کنار آن و برای احیای آیین ابراهیم برخاسته است: با آنکه اهل کتاب هستید و او دارای نبوت و وحی است چرا بدین آیات کافر می‌شوید: «وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ» و چرا این رسالت مشهود را نفی می‌کنید؟! «طالقانی و زمانه ما»

چون توجیه و دلیلی ندارند باید ببیندیشند و از کفرشان بازگردند و اگر بازنگشتند مردم آگاه شوند و آنان را از سر راه خود بردارند و دین خدا را از تعصب و امتیاز جویی و بهره‌کشی که خوی آنان گردیده است، برهانند. خدا بر آن‌ها گواه و آگاه است: «وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ». نه، «مَا تَفْعَلُونَ» و آن‌ها از تأثیر مستمر و تدریجی اعمال‌شان ناآگاهند که چگونه این اندیشه‌ها و اعمال از خوی و عادات و تقلیدشان

۱. چگونه خدا را انکار می‌کنید با آنکه مردگانی بودید و شما را زنده کرد باز شما را می‌میراند [و] باز زنده می‌کند... بقره (۲)، ۲۸.

۲. و چگونه کفر می‌ورزید در حالی آیات خدا بی‌دری بر شما خوانده می‌شود. آل عمران (۳)، ۱۰۱.



ساخته شده آنان را به سوی کفر به آیات کشانده است، و همین دلیل و جواب «لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ» است که خودشان نمی دانند.

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَن آمَنَ تَبِعُونَهَا عِوَجاً وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» .

تکرار این خطاب «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ» تعلیل و توصیف و تعظیم مسئولیت مورد انکار و استفهام است. «صدّ»: بستن راه و بازداشتن و بازگرداندن از راه است. کفر اهل کتاب به آیات خدا، خود همین «صدّ» از راه خدا «سَبِيلِ اللَّهِ» است، زیرا آیات خدا، تنزل و تبیین جمال و قدرت و کمال هستی مطلق است که به صورت موجودات تکوینی و نبوات و شریعت تجلی می کند و شناخت و گرایش و پیوستگی بدانها راه خدا را به روی انسان مؤمن باز می گرداند. چون آیین خدا آیات و راه خدا را تبیین می کند، اگر رهبران آیین، خود به آیات خدا کافر شوند «صدّ» راه خدا می گردند: «... يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ...»، «... لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ...»، به جای «تَصُدُّونَ سَبِيلِ اللَّهِ» بازداشتن و بازگرداندن کسانی را می رساند که با محرک و انگیزه فطرت و حیات و رهبری آیین در راه حق و کمال پیش می روند. «مَن آمَنَ»، کسی است که گراینده و رهسپار راه خدا «سَبِيلِ اللَّهِ» شده است. مؤمن به آیات خدا را، نه تنها از راه خدا باز می دارند و از آن باز می گردانند؛ آن را کج و منحرف نیز می جویند و می نمایانند: «تَبِعُونَهَا عِوَجاً». که حال از ضمیر «تَصُدُّونَ» است. شما اهل کتاب از راه خدا باز می دارید و آن را می بندید در حالی که شما راه خدا را به گونه کج می جویند، خلق را به راهی مقابل و مخالف راه خدا رهبری می کنید و هرچه بیشتر از آن دور می دارید. هم به نام رهبری راه خدا، راه بندی می کنید، و هم به سوی راه کج و منحرف پیش می روید و پیش می برید. گناهی از این خطرتر و بد عاقبت تر نیست. چون حرکت طبیعی جهان و تاریخ در مسیر راه



خدا «سَبِيلِ اللَّهِ» است که خود هر سدّ و مانعی را از سر راه برداشته و استعدادها و انگیزه‌های پیش برنده آدمی تکامل و تسریع یافته است. رسالت وحی و نبوت روشنگری همین راه و مسیر نهایی آن است. مقصود از احکام و شرایع الهی سمت گیری و نیروبخشی و سست کردن جاذبه‌های مخالف و برداشتن موانع و سدهای نفسانی و اجتماعی از این راه است. عبادت‌های فطری و تشریحی این راه را هموار (مُعَبَّد) می‌کند. پس از پیمبران و قافله سالاران، اهل کتاب و روشنگران مسئول و متعهدند که مردم را از انحراف‌ها باز دارند و بدان راه رهبری کنند. اگر اینان کتاب و شریعت را وسیله امتیاز و دنیا گردانیدند و از راه خدا غافل شدند و به فروع پیچیده و تشریفات غرور انگیز پرداختند، بیش از آنکه خود سدّی و طبقه ممتازی و مانعی می‌شوند، با شعار رهبری خود، راه خدا را کج و منحرف می‌گردانند: «تَبِعُونَهَا عِوَجًا».

اگر سدهای فکری و اخلاقی و اجتماعی، مردمی را متوقف و ساکن نگه دارد، همان تحرّک و تعالی جویی انسان و حرکت تاریخ، می‌تواند و توانسته است سدها را بردارد و کاروان تکامل را به پیش برد. و اگر اهل کتاب و رهبران آیین به کجی گرایند و از راه خدا و خط مستقیم سبیل الله منحرف شوند و زاویه‌های انحرافی بنمایانند و خلق خدا را به همراه خود در امتداد آن زوایا سوق دهند، از راه خدا «سَبِيلِ اللَّهِ» دورتر و گمراه‌تر می‌شوند و [دور] می‌گردانند که برگشت از آن‌ها دشوار یا ممتنع می‌شود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا﴾^۱. چون این ناکسان آیات راهنمای خدا را به گونه کالای ناچیز دنیایی در می‌آورند و اموال مردم را به باطل می‌خورند: ﴿اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَن سَبِيلِهِ...

۱. بی تردید کسانی که کفر ورزیدند و [مردم را] از راه خدا باز داشتند به گمراهی دور و درازی افتاده‌اند. نساء



لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ...^۱ سوگند و تعهد هاشان، سپری است و پوششی برای راه بندی شان: ﴿اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ...﴾^۲ اینان هم راه خدا را می بندند و هم آن را منحرف می گردانند و کج می نمایند: ﴿الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْغُونَهَا عِوَجًا...﴾^۳، ﴿وَتَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَن آمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا...﴾^۴. ﴿الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ﴾^۵. با گزیدن زندگی دنیا بر آخرت آگاهانه سد انحرافی راه خدایند و خود بر این گواهند: «وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ»، یا بیان و شأن آنان است که چون اهل کتاب اند باید گواهان راه خدا برای دیگران باشند. اگر اینها از راه و روش خود غافل اند و دیگران را اغفال می کنند، خدا از انگیزه ها و آثار کارها و ساخت و سازهایشان هیچ غافل نیست: «وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ».

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَطِيعُوا فَرِيقًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ».

پس از ندا و خطاب های عتاب آمیز به اهل کتاب، این ندا، هشدار به کسانی است که چشم و گوش شان باز و شنوا شده و به آیات و راه خدا ایمان و تحرک و گرایش یافته اند. شرط «إِنْ تَطِيعُوا»، به جای نهی «لَا تَطِيعُوا»، تضاد ایمان با چنین اطاعتی را

۱. آیات خدا را به بهای ناچیزی فروختند و [مردم را] از راه او باز داشتند... اموال مردم را به ناروا می خورند و [آنان را] از راه خدا باز می دارند... توبه (۹)، ۹ و ۳۴.

۲. سوگندهای خود را [چون] سپری قرار داده بودند و [مردم را] از راه خدا باز داشتند...، مجادله (۵۸)، ۱۶ و منافقون (۶۳)، ۲.

۳. همان کسان که [مردم را] از راه خدا باز می دارند و آن را کج می جویند... هود (۱۱)، ۱۹ و اعراف (۷)، ۴۵.

۴. ... و کسی را که ایمان به خدا آورده از راه خدا باز دارید و راه او را کج بخواهید... اعراف (۷)، ۸۶.

۵. همان کسان که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح می دهند و مانع راه خدا می شوند و آن را کج می خواهند آنان هستند که در گمراهی دور و درازی به سر می برند. ابراهیم (۱۴)، ۳.



می‌رساند، و برای بیان عاقبت آن است که جواب شرط «يَزِدُّوَكُمْ...»، آن را می‌نمایاند. «فَرِيقًا»، باید گروه خاص و ممتازی باشد که به داعی آیین شناسی و رهبری، راه مؤمنان را بر می‌گردانند و سدّ راه خدا هستند: «يَبْغُونَهَا عِوَجًا». «يَزِدُّوَكُمْ»، درمقابل «الَّذِينَ آمَنُوا»، همین مطلب را می‌رساند که مؤمنان باید عنصر پیشرو باشند و دیگر به عقب برنگردند. «بَعْدَ إِيمَانِكُمْ»، ثبات و پایداری در ایمان، و «كَافِرِينَ»، به جای «إِلَى الْكُفْرِ»، مسیر نهایی و ناآگاهانه این ارتداد را می‌رساند: با اطاعت و پیروی از این فرقه، شما را آن چنان از ایمان تان بر می‌گردانند که ناآگاه و ناگاه کافر می‌گردید و سر از کفر در می‌آورید.

شما که با هدایت الهی از اندیشه‌ها و جاذبه‌های جاهلیت و کفر رهایی یافتید و بر آن‌ها سرکشی کردید، دیگر نباید از رهبری‌های فریب کارانه و ارتجاعی اطاعت کنید. و باید همیشه و هشیارانه بر آنان سرکشی و از آنان سرپیچی کنید. چنانکه هر ملت و مردم در حال پیشرفت و تکامل باید نسبت به چنین عوامل ارتداد هشیار و آگاه باشند و از پیروی عقب‌گردانی که خود را در چهره رهبری می‌نمایند، سرپیچی کنند. نهضت اسلامی از همان سال‌های نخست که در مدینه پایه می‌گرفت در معرض چنین خطری بود، فرقه‌ای از اهل کتاب به هر وسیله می‌کوشیدند که نومسلمانان را به دنبال خود و به ارتداد کشند. برانگیختن اندیشه‌ها و کینه‌های جاهلیت در میان مهاجر و اوس و خزرج نمونه‌ای از همین نقشه ارتدادی‌شان بود.

«وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ».

عطف بر «يَزِدُّوَكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ» استفهام انکاری و اعجابی است. «تَكْفُرُونَ»، همان کفر احتمالی و ارتدادی است. «أَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ...» جمله خالیه است. ضمیر منفصل «أَنْتُمْ»، تأکید و تکیه بر شخصیت ایمانی مخاطبین را می‌نمایاند:



چگونه می‌شود که کافر شوید و به کفر برگردید و حال آنکه شما با پایه ایمانی که دارید، همی آیات خدا بر شما تلاوت می‌شود و اشعه آن بر شما پی در پی می‌تابد و پیوسته روشن و آگاه تان می‌دارد و رسول خدا که نمونه کامل آیات و مبین وحی و جاذب و پیش برنده به سوی حق و راه مستقیم است، در میان شما به سر می‌برد و شما را رهبری می‌کند. دیگر چه اندیشه و جاذبه‌ای می‌تواند شما را به کفر بکشاند؟! این آیات بیّنات و براهین مشهود و روشنگر، همیشگی و پایدار است، هم آیات و تلاوت آن‌ها، هم حضور شخصیت رسول خدا در سنت و تاریخ و احکام و آیات و عبادات و اذکار مسلمانان. آیا در تاریخ جهان و ملل، می‌توان تاریخی مانند تاریخ این شخصیت تاریخ ساز چنین روشن و شناخته شده یافت که دعوت و راه و روش و قیامش و زوایای زندگی و سخنانش و گام‌ها و جاهای پایش و گفتگوهایش و سخنانش و گروندگان و دشمنانش و جنگ‌هایش و پیروزی‌هایش و شکست‌هایش و رفتار و اخلاقش و چگونگی و مشکلات دعوتش و روش و منشش از هنگام ولادت تا وفاتش و پدران و مادرانش و فرزندانش، مشخص و روشن باشد؟ و حال آنکه پدران و مادران و همگنان و هم زمانان ما برای ما چنین شناخته شده نیستند؟ با شناخت همه جانبه این آیه حق و نمونه کامل کمال انسانی و دریافت آیاتی که تلاوت کرده است و چنان انقلاب همه جانبه و بی‌مانندی که پدید آورده و پیوسته در قرون متوالی و شب و روز و در شرق و غرب تلاوت می‌شود و موج است، مجالی برای برگشت به جاهلیت و مرزبندی‌ها و خوی‌ها و اندیشه‌های کفرآمیز و دانش‌های محدود و مکتب‌ها و فلسفه‌های یک بُعدی می‌ماند؟ راه برگشت از این آیات به روی کسانی باز است که در حد تلاوت و قرائت آن‌ها باقی مانده هدف و معنی و حرکت و قدرت آن در اندیشه و دل و دماغ‌شان نفوذی نیافته است و یا راه نفوذ آن‌ها بسته و از اعتصام و تمسک به آیات، که اعتصام به خداست،



بازمانده‌اند و جدا شده‌اند. و چون به خدا اعتصام ندارند به راه مستقیم کمال هدایت نمی‌شوند و برعکس: «وَمَنْ يَعْصِمِ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ». فعل ماضی و مجهول «هُدِيَ»، لزوم و تحقق را می‌رساند: آنکه به خدا و آیاتش پیوسته شود و تمسک یابد خود به راه مستقیم هدایت شده است. بر مؤمنین به حق و به آیات است که در این مسیر هدایت و استقامت، پیوسته آگاه و هشیار باشند و از عوامل و انگیزه‌ها و جواذب مخالف آن پروا گیرند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ».

نسبت فعل «اتَّقُوا» به مفعول «اللَّهُ»، بی‌واسطه، به معنای اندیشه و پروای از نافرمانی و انجام احکام و مسئولیت‌هایی است که مقرر داشته است و با واسطه حرف «مِنْ»، نگرانی و برکنار داشتن از عواقب امری را می‌رساند: «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاءً»^۱: مگر آنکه از آنان بیم داشته باشید و بخواهید که خود را از آسیب‌شان برکنار دارید. و اگر بواسطه حرف «بِ» به مفعول متصل شود، بیان سبب و وسیله «اتقَاء» است: «اتقی به»: به سبب آن خود را از زیان و آسیب برکنار نگه داشت. ﴿أَفَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ...﴾^۲. «حق تقاته»، تأکید و بیان نوع فعل «اتقوا الله» است:

تقوایی کامل و به حق و همیشه و همه جانبه و در همه جهات، خودداری از محرمات و انجام واجبات حکمی، مرتبه‌ای از تقوای در افعال و همچنین پروای از بروز انگیزه‌ها و محرک‌های مخالف احکام شرعی و عرفی و خودداری از واقع شدن در محیط این گونه انگیزه‌ها و محرک‌ها و پیشگیری از آن‌ها و کوشش در اصلاح و فراهم نمودن محیط سالم. این مراتب تقوا، منشأ شناخت آیات الله و جهت‌گیری در جهت سبیل الله و هدایت به سوی صراط مستقیم است. همین که

۱. آل عمران (۳)، ۲۸.

۲. پس آیا آن کس که [به جای دست‌ها] با چهره خود گزند عذاب را دفع می‌کند...؟ الزم (۳۹)، ۲۴.



سالک برکنده شد و به راه آمد و هجرت کرد، درمسیر و درفضاها و گذرگاه‌هایش دچار تضادها و عوامل بازدارنده و برگرداننده و تردیدها و وسوسه‌ها و جاذبه‌های گوناگون می‌شود که باید با هشیاری و نیروی تقوا دربرابر آن‌ها پایداری کند و آن‌ها را واپس زند و از آن‌ها بهراسد.

این حرکت درصراط مستقیم و سبیل الله، کشش و کوشش به سوی کمال مطلق (تکامل) و حق تقواست: «حق تقاته». چون حقیقت ثابت و پیوسته جهان و انسان همین حرکت جوهری و ارادی به سوی حق و کمال مطلق است و جز آن همه چیز نمودارها و نمایش‌ها و درمسیر آن است و بهره هر موجودی از حق درحد بودن در صراط مستقیم حق و نزدیکی و دوری بدان است. باطل و ناپایدار: توقف و منع و انحراف «... تَبَعُوهَا عِوَجًا» و به دور ماندن از آن است. و چون خطاب و امر «اتقوا الله» به همه مؤمنان است که در مراتب ایمان و آگاهی و پایداری مختلف‌اند، باید «حق تقاته» درحد استطاعت‌ها باشد: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ...﴾^۱ و این دو آیه مفسر هم هستند نه منافی که توجیه و نسخی در آن‌ها روا باشد، و یا امر و حکمی به غیر مستطیع لازم آید. تعبیرها و تبیین‌هایی که در بیان این آیه آمده همین حد استطاعت را می‌رساند: «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ»: «أَنْ يَطَاعَ فَلَا يَعْصِي وَ يَذْكَرَ فَلَا يَنْسِي وَ يَشْكُرَ فَلَا يَكْفُر...»؛ «حق تقاته» این است که از خداوند اطاعت شود و از او سرپیچی نشود و به یاد باشد و از یاد نرود و سپاس‌گزاری شود و کفران نگردد؛ «ان يجاهدوا في الله حق جهاده و لا تأخذهم في الله لومة لائم و يقوموا لله بالقسط و لو على انفسهم و آباءهم و ابنائهم»: جهاد کنند در راه خدا آن چنانکه باید، (آن چنانکه حق جهاد است) بدان اندازه که توانند و باید، در راه خدا هیچ سرزنشی بازشان ندارد و جذب‌شان نکند و برای خدا به قسط قیام کنندگرچه به زیان خود و پدران و



فرزندان‌شان باشد. تقوای به حق تا آن حد باید ازجاذبه‌های متضاد برهاند و پیش برده که یک سرتسلیم حق و جواذب آن گردد. تقوا از مایه ایمان «یا ایها الذین آمنوا» قدرت می‌یابد، با تحقق تقوا، هرانگیزه و اندیشه و کشش و عمل مخالف کمال، از میان می‌رود: «حق تقاته» تا انسان از نو تکوین و رشد یابد و به کمال رسد و یک سر تسلیم خدا و اراده او شود، همچون میوه‌ای که از درخت مایه می‌گیرد و با قدرت دفاعی از نفوذ آفات مصون می‌ماند تا رسیده شود و آسان از شاخه خود جدا شده تسلیم منشأ اصلی و حیاتی خود گردد و پرورش یابد و تصاعدی همی بروید:

«وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» این نهی غیراختیاری، خبر و بیان نتیجه و نهایت امر «اتقوا الله» و تأکید «حق تقاته»، است: چنان پایدار و ملازم حق تقوا باشید تا از هربستگی برهید و در نهایت زندگی و رسیدن مرگ تسلیم حق گردید.

«واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا واذكروا نعمت الله عليكم إذ كنتم أعداءً فألف...».

«حبل الله»، ریسمان و رشته تائیده آیات کتاب و نبوت و احکام آن است که راه خدا «سبیل الله» را می‌نمایاند و می‌گشاید و اعتصام به آن به سوی صراط مستقیم هدایت می‌کند: «وَمَنْ يَعْصِمِ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ». ایمان و تحقق تقوا، تامقام تسلیم، انسان را از تجزیه و تفرقه درونی و سقوط، و مجتمع ایمانی را از پراکندگی می‌رهاند و بالا می‌برد. مجموع وحی و کتاب و نگهبانی آن برای همین اعتصام به «حبل الله» است: ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنِ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا...﴾^۱ این تشبیه و استعاره کوتاه و حسی «حبل الله» آیات و سنن و احکام و کتاب الهی و تعهدات ناشی از آن‌ها را می‌نمایاند که اعتصام

۱. پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد به یقین به دستاویزی استوار که آن را گسستن نیست جنگ زده است. بقره (۲)، ۲۵۶.



به مجموع آن‌ها فرد و جمع را از بازگشت و ارتجاع به جاهلیت و پراکندگی و سقوط باز می‌دارد و به سوی توحید و کمال و بروز استعدادها بالا می‌برد. همچون رشته عهدی که بین خالق و خلق است و از مقام الوهیت تنزل یافته و آویخته شده و تا اعماق اندیشه انسان پیوسته گردیده که برای نگه داری و تقویت قدرت تقوای فردی و جمعی و واپس نگه داشتن جاذبه‌های مخالف و متضاد و گذشتن از آن‌ها، باید این رشته «حبل الله» را با همه قوای فکری و خلقی و عملی، محکم گرفت و به آن پناهنده شد و عصمت و اعتصام یافت. و اگر اعتصام بدان سست و گسیخته گردید، اجتماع متعالی به سوی وابستگی‌ها و تعهدات و پیمان‌های جاهلیت و عقب مانده روی می‌آورد و کشانده می‌شود که برپایه و نهاد تعارض و دشمنی قبیلگی و طبقاتی شکل می‌گیرد و حبل‌ها و دام‌هایی را به سود طاغوت‌ها و شیطان‌ها دربردارد. چون اجتماع به هر صورت که باشد، شکلی از پیمان‌ها و حبل‌هاست، یا حبل خدا و یا حبل شیطان.

«جمیعاً»، حال و تأکید امر «اعتصموا» و مفهوم آن چنان اعتصام جمعی و توحید قوایی است که همه را از برگشت به اندیشه‌ها و انگیزه‌های فردی و طبقاتی برتر نگه دارد. «وَلَا تَفَرَّقُوا»، نهی تأکیدی و بیانی برای امر «اعتصموا...» و یا پیشگیری از تفرقه‌ای است که شاید از کج فهمی و انحراف از آیات پدید آید: ﴿...وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ...﴾^۱ و راه‌های فرعی و تفرقه انگیزی که از صراط مستقیم منشعب شود: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ...﴾^۲.



۱. و جز کسانی که [کتاب] به آنان داده شد پس از آنکه دلایل روشن برای آنان آمد، [هیچ کس] در آن اختلاف نکرد... بقره (۲)، ۲۱۳.
۲. و [بدانید] این است راه راست من، پس از آن پیروی کنید و نه از راه‌ها [ی دیگر] که شما را از راه وی پراکنده می‌سازد... انعام (۶)، ۱۵۳.

انحراف ازیگانه راه خدایی (سَبِيلِهِ) و پیروی از راه‌های فرعی (سَبیل) به تفرقه‌های عنصری و طبقاتی و فردگرایی و ظهور بت‌ها و طاغوت‌ها می‌انجامد که همان جاهلیت و ارتجاع کامل است. این اعتصام به «حبل الله» است که از کشانده شدن به راه‌های انحرافی و سرانجام آن‌ها باز می‌دارد و پس از کشیده شدن به سوی آن‌ها و سقوط در آن‌ها، باز به سوی توحید قوا و اندیشه‌ها می‌کشاند و تعالی و تحرک می‌بخشد. «حبل الله» متین و محکم و گسترده و باقی که از آیات کتاب مبین و عقل‌های پاک و فطری و عمل و گفتار رسول و پیروان راستین او به صورت سنت و حدیث ترکیب یافته، در توحید قبله و مناسک و عبادات و شعارها تحکیم گردیده است. این امر «اعتصمُوا» چون دیگر اوامر قرآن ایجابی است و هر فرد آگاه و مؤمن و مسئول را مکلف می‌کند که امت اسلامی را پیوسته به اعتصام به «حبل الله» بخوانند و از تفرقه بازدارند و راه‌های نفوذ عناصر مزدور و ارتجاعی و تفرقه افکن را سد کنند. چنان که راهبران راستین و پیشوایان اسلامی، اعتصام به «حبل الله» و دعوت به توحید و نفی تفرقه را بیش از هر مسئولیت و تکلیفی و برتر از آن‌ها به شمار می‌آوردند و در همه جهات در راه آن مجاهده می‌کردند و از عواقب جهت‌گیری و نفاق پروری، جمع مسلمان را بر حذر می‌داشتند و نعمت و وحدت و الفت را تذکار می‌دادند:

«وَأذْكُرُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا».

این تذکار و آگاهی و مقایسه بین زندگی جاهلیت و انقلاب توحیدی و این نعمت الفت و وحدت و آن نکبت و دشمنی‌ها و هراس‌ها، تأکید امر «اعتصمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ» و تبیین نتایج اعتصام و عواقب انفصام است. «إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً»، تصویر کوتاه و بارزی است از اجتماع سراسر دشمنی و وحشت جاهلیت که از دشمنی‌ها و کینه‌ها تکوین



یافته و شکل گرفته بود: «كُنْتُمْ أَعْدَاءُ»، دشمنی قبیلگی و خانوادگی و طبقاتی و انواع شرک‌ها که گذشتِ زمان و خونریزی‌ها و جنگ‌ها و غارت‌ها ریشه آن را محکم کرده بود و نسل به نسل وارث آن بودند و همی جریان داشت و هر چه می‌گذشت دشمنی‌ها ریشه دارتر و فاصله‌ها عمیق‌تر می‌گردید و امیدی نبود که جبر زمان و قهر دشمنان و یا اشتراک منافی، آن دشمنی‌ها را در میان قبایل متفرق به الفت سطحی مبدل کند چه رسد به الفت قلوب پرازکینه و از هم رمیده. این تقدیر و تدبیر و نعمت خدا بود «نِعْمَتَ اللَّهِ»، «بنعمته» که بعثتی توحیدی و انقلابی درونی و تاریخی در میان چنین مردمی پدید آورد و پرتو آن در آفاق نفوس و آن سرزمین تابید و آن شب دیجور، با احلام موحش و خواب‌های پریشان سپری گردید و صبح صادق دمید و نسیم رحمت وزید و مغزها و دل‌های مردمی که روابطشان کینه و دشمنی (أعداء) بود پاک و پیوسته شد و همین که چشم گشودند خود را برادر دیدند: «فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا»، نعمتی که ایمان و صفا و عزت و حرکت و رهایی از هر پستی و سقوطی و هر نعمتی را دربر دارد.

«وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُم مِّنْهَا كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ».

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

تمثیل و تصویر کوتاه و جامعی از «إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءُ...» است تا وضع گذشته، پس از این تحول و انقلاب همه جانبه، در برابر دیدشان مشهود باشد. چون مخاطبِ خطاب‌های جمعی این آیات مردم متصف به وصف ایمان اند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...» هر متحول و منقلب به انقلاب ایمانی را در هر زمان و مکان فرا می‌گیرد، مانند: «یا ایها الکافرون، یا ایها الناس، یا ایها الانسان، یا بنی اسرائیل و...» که هر متصف به کفر و انسانیت و قومیت بنی اسرائیل را در بر می‌گیرد، مگر اوصاف و قرائن مخصّص در میان باشد. و چون با دید وسیع و شناخت همه جانبه قرآنی،



دشمنی قبیلگی و تضاد عنصری و طبقاتی از خصایص و اوصاف مشخص جاهلیت و عقب ماندگی است و انقلاب ایمانی و هم هدفی و هماهنگی و تسلیم و سلم و برادری از خصایص اسلام، نباید این خطاب‌ها «إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءُ... كُنْتُمْ عَلَيَّ شَفَا حُفْرَةَ» را منحصر در قبایل تسلیم شده جزیره العرب و یا مدینه و مکه دانست. از نظر وسیع و فوق زمان قرآن و اصل حرکت حیات، سقوط و تنزل این پدیده متکامل و متعالی، در جاذبه‌ها و تنازع و تضاد حیوانی و نژادی و طبقاتی به هر صورت و شکلی که باشد، جاهلیت و ارتجاع است، گرچه با سیر تاریخ بی جهش، گذشتن و رهایی از هر مرحله گذشته، کمالی به حساب آید. از این نظر، دشمنی‌ها و کینه‌ها و درگیری‌های اجتماعی، پدیده‌ای است ناشی از درون انسان‌هایی که مواهب‌شان عقب مانده و عقب رانده شده و رشد نیافته باشد. این گونه درگیری‌های درونی و نفسانی، به تدریج درون را تهی می‌کند و گودال (حفره) عمیقی از جهنم می‌گردد که همه مواهب متعالی را به سوی خود می‌کشد و تکیه‌گاه‌ها و بناها و نهاد‌های انسانی و فطری را سست و بی‌پایه و مسیر حیات را متوقف می‌کند: «وَكُنْتُمْ عَلَيَّ شَفَا حُفْرَةَ مَنْ النَّارِ»: شما بر لبه و پرتگاه حفره آتش و آتشفشانی بودید که شعله و دود آن فضای روحی و اجتماعی را فرا می‌گیرد. **«زمانه ما»**

این مفاک آتش زانموداری از دوزخ مکمون است که با لغزش مرگ و فروریختن ترکیب اندام و طبیعت، اعماق و ابعاد آن همی آشکارتر و جاذب‌تر می‌گردد: «حُفْرَةَ مَنْ النَّارِ». در این گونه فصل تاریخی، سنن محکم بقا و دوام و تکامل و هدف داری، گذرگاه نجات و دستاویز «جبل» انقاز می‌جوید و عنایت و رحمت مبدأ کمال و رحمت را جلب و اراده و امرش از درون انسانی یا انسان‌هایی آگاه و مسئول ظهور می‌کند و دست قدرتش از گریبان تاریخ آشکار می‌گردد و مجتمع را از سقوط در چنین لغزشگاهی می‌رهاند: «فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا». این گونه آیات تمثیلی و تبیینی برای



شناخت اصول و قوانین در راه رشد و هدایت است، «كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ».

«وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ».

«وَلَتَكُنَّ»، عطف به او امر پیوسته «اتَّقُوا اللَّهَ... وَاَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ... وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ...» است و چون دیگر او امر، فرض و وجوب را می‌رساند و چون دعوت به خیر و نهی از منکر واجب کفایی و نظر به انجام آن‌هاست، «مِنْكُمْ»، به معنای تبعیض و انشاست و نه به معنای بیانی که توجیه رسایی ندارد، و تقدم «منکم» بر «امة» نیز همین معنا را تأیید می‌کند: باید از میان شما کسانی هم فکر و هماهنگی باشند و گزیده شوند که... «امة» بیش از معنای گروهی، هم هدفی و هماهنگی را می‌رساند. خیر به معنای گزیده و یا گزیده‌تر، هم در مسایل فکری و هم عملی است، و «الی الخیر» به جای «بالخیر» جهت‌گیری و تحریک به سوی آن را می‌نمایاند. «معروف»، هر چیزی است که عقل و فطرت سلیم با آن شناسایی دارد، و منکر چیزی است که ناشناس و به دور و برکنار از عقل است. شریعت، معروف و منکر را تبیین و تعریف و مشخص می‌کند. چون شناخت همه جانبه و علمی اصول این مفاهیم و تطبیق‌های تحولی آن‌ها از عهده هر یک از افراد مؤمن و مکلف بر نمی‌آید، باید گروهی آگاه و اهل نظر و دارای بیان و قدرت اجرایی را برگزینند و تشکیل و تکوین دهند و آن‌ها را حمایت کنند:

از شما مؤمنین که به «حبل الله» اعتصام و تألیف یافته‌اند و برادر شده‌اند و از دشمنی و سقوط در حفره آتش زار هییده‌اند، چنین گروه گزیده باید داعی به سوی خیر و آمر به معروف و ناهی از منکر باشند. نشاید که چنین گروه هماهنگ، به مسایل علمی و فکری و اعتقادی و اجتماعی زمان و مکتب‌های ناشی از آن‌ها نا آشنا



باشند، بلکه باید از میان آن‌ها آنچه گزیده است و با اصول توحیدی و اعتقادی و جهان‌شناسی اسلام مطابقت دارد، برگزینند و بشناسانند و بدان دعوت و به معروف از آن‌ها امر کنند و از هر منکر ثابت و حادثی که راه فسق و فاسق و نقض عهدها و گسیختن پیوند و موجب فساد می‌شود: ﴿...الَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ...﴾^۱ باز دارند تا جاذبه‌های ارتجاع، اجتماع توحیدی و پیشرو را به عقب برنگردانند و ضدیت و دشمنی و فاصله‌هایی که گودال عمیق آتش زا «حفرة من النار» در میان طبقات پدید می‌آورد، دیگر رخ ننماید.

افعال: «یدعون، یأمرون و ینهون»، به جای اوصاف: «الداعون، الأمرون و الناهون» می‌رساند که این گروه منتخب باید انقلاب توحیدی اسلام را زنده نگه دارند و پیوسته رشد و گسترش دهند، و علاوه بر دعوت و رهبری، دارای چنان قدرت امر و نهی ای باشند که از مردم ناشی و حمایت می‌شود و بدان نیرو می‌بخشد تا آن گروه به پیکر زنده اجتماع، سلامت و حیات و حرکت بخشد، مانند قلبی که منظم می‌تپد و خون را در رگ‌ها به جریان می‌اندازد و ریه‌ای که دم به دم هوای پاک را به همه اندام‌ها و جوارح می‌رساند. برای اعتصام به «حبل الله» و دوام آن و مصون نگه داشتن اجتماع ایمانی از نفوذ عوامل فساد و آفات فردی و اجتماعی است که باید از میان مؤمنان، گروهی شناسای خیر و معروف و منکرگزیده شوند. این گزیدگان از آیات کتاب و از سنت مبتنی بر وحی و حقایق، خیر و معروف و منکرا دریافت می‌کنند و می‌رسانند و زنده و متحرک و از نفوذ بیماری‌ها پاک می‌دارند و از رشد منکرات و ظلم و دشمنی و عناصر شر و فرومایه و نکره‌های تحمیلی

۱. همان کسانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می‌شکنند و آنچه را خداوند به پیوستنش امر فرموده می‌گسلند و در زمین به فساد می‌پردازند آنان همان سرمایه باختگان هستند. بقره (۲)، ۲۷.



پیش گیری می کنند. ^۱ با این نظر و امر قرآنی «وَلْتَكُنْ...»، اجتماع اسلامی که این گونه

۱. آیات و روایات امر به معروف و نهی از منکر، همان از میان بردن زمینه و پیش گیری از بروز منکرات و عناصر منکر است: «لَتَأْمُرُنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَإِلَّا يُسَلِّطْ عَلَيْكُمْ شُرَاؤُكُمْ فَتَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ»: باید امر به معروف و نهی از منکر کنید وگرنه بدکارانتان بر شما مسلط می شوند، آنگاه [برای دفع شر آنان] دعا می کنید و دعایتان اجابت نمی شود.

«لَتَأْمُرُنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ يُسَلِّطَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا ظَالِمًا لَا يُجِلُّ كَبِيرَكُمْ وَلَا يَرْحَمُ صَغِيرَكُمْ وَتَدْعُوا أَخْيَارَكُمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ وَتَسْتَنْصِرُونَ فَلَا تُنصَرُونَ وَتَسْتَغِيثُونَ فَلَا تُغَاثَوْنَ وَتَسْتَغْفِرُونَ فَلَا تُغْفَرُونَ...»: باید امر به معروف و نهی از منکر کنید وگرنه خدا فرمانروای ستمگری را بر شما مسلط می کند که نه پیران شما را محترم می شمارد و نه کودکان تان را مورد رحمت قرار می دهد. سپس نیکان تان دعا می کنند و اجابت نمی شود، درخواست یاری می کنید و یاری نمی شوید فریاد رس می جوید و کسی به فریادتان نمی رسد و درخواست آموزش می کنید و آمرزیده نمی شوید.

«كَلَّا! وَاللَّهِ لَتَأْمُرُنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتَأْخُذُنَّ عَلَى يَدِ الظَّالِمِ وَتَنَاطَرْتُهُ عَلَى الْحَقِّ إِطْرَاءً أَوْ لِيَضْرِبَنَّ اللَّهُ بِقُلُوبِ بَعْضِكُمْ عَلَى بَعْضٍ ثُمَّ يَلْعَنُكُمْ كَمَا لَعَنَهُمْ»: (ای بنی اسرائیل!) چنین نیست به خدا سوگند! باید به معروف فرمان دهید و از منکر باز دارید و باید دست ستمگر را بگیرید و به کیفر برسانید و او را بر اساس حق برگردانید، وگرنه خداداد های شما را با هم مخالف می کند، آنگاه شما را لعنت می کند چنانکه بنی اسرائیل را لعنت کرد. (حدیث نبوی، تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۴۶، ص ۴۹۳).

«مَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ فَهُوَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَخَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ وَخَلِيفَةُ كِتَابِهِ». (حدیث نبوی): هر کس امر به معروف کند و از منکر باز دارد همان او جانشین خدا در زمین و جانشین پیامبر خدا و جانشین کتاب اوست.

«وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَخُلُفَانِ مِنْ خُلُقِ اللَّهِ شِبْحَانَهُ وَإِنَّهَا لَا يُقَرَّبَانِ مِنْ أَجْلِ وَلَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ...»: بی گمان امر به معروف و نهی از منکر دو خلق و خوی از اخلاق خدای سبحان است، و با انجام آن ها سر رسید زندگی نزدیک نمی شود و روزی انسان کاسته نمی شود... نهج البلاغه، خطبه ۱۵۵.

«مَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةٌ بِهَا تَقَامُ الْفَرَائِضُ وَتَأْمُنُ الْمَذَاهِبُ وَتُحْلَى الْمَكَاسِبُ وَتُرَدُّ الْمَظَالِمُ وَتُعْمَرُ الْأَرْضُ وَ يُنْصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَ يَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ»: بی گمان امر به معروف و نهی از منکر فریضه ای است که بوسیله آن دیگر فرایض به سامان می رسد و برپا می گردد، مذهب ها و راه ها امنیت یابد، معاملات و دستاوردها و وسایل کسب حلال می شود، مظالم و ستم ها به عقب رانده می شود، زمین آبادان می گردد و از دشمنان انصاف گرفته می شود، امر حکومت و نظام جامعه سر و سامان می یابد و پایدار می گردد (امام باقر علیه السلام). [الوسائل، ج ۱، ص ۳۹۵].

رجوع شود به دیگر آیات و روایات امر به معروف و نهی از منکر. (مؤلف)

رهبری گروهی و امرآیه درآن تکوین نشده و عناصر منکر و فساد و تضاد گروه‌ها و ارتجاع به نظام جاهلیت، رشد و تسلط یافته است، اجتماع هم بسته اصیل و متعهد اسلامی نیست. در چنین اجتماع اسلام نما، امر به معروف و نهی از منکر مشروط به شرایط و فردی و جزئی می‌گردد و بسیاری از مسایل مربوط بدان، مانند: رباخواری و استثمار اقتصادی و فکری و امتیازات و سلطه‌های ظالمانه و ظلم و... توجیه می‌شود و توجیهاات و بحث‌های به هم بافته، شناخت خیر و منکر را که اصل همه احکام اسلام‌اند، می‌پوشانند و به انزوا و ابهام می‌برند و مفهوم تفقه و انذار و رجوع ﴿... لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ...﴾^۱ دگرگون می‌شود و احکام و مسایل و فروع گذشته و فروع فروعی که در کتاب‌ها و مغزها انباشته شده باذکرده است، مسایل حادثه و خیرها و شرها و معروف‌ها و منکرهایی را که پیوسته با هم رخ می‌نمایند، از نظر و ذهن صاحب نظران به دور می‌دارند و گروه پویا و گردنده: «طائفه» و متفقه و رجوع کننده به سوی مردم: «اذا رجعوا اليهم»^۲ به جای و مسندشان تکیه می‌دهند تا جاهلی در حد جهلش بدانان رجوع کند و در جهل به اصول خیر و معروف و منکر بماند و رابط توحیدی و اعتصام به «حبل الله» از میان فرقه‌ها و گروه‌های مسلمانان گسیخته می‌شود، و مردم بی‌پناه و مستضعف، در دام‌های (حبال) گسترده طاغوت‌ها و شیطان‌ها و مذهب‌های ساخته و پرداخته آنان گرفتار و کشیده می‌شوند، تا قرار گرفتن به لبه حفره و حفره‌های آتش: «شفا حفره من النار». و هزاران گونه دگرگونی‌ها و فسادها و عقب ماندگی‌ها و شرور شناخته و

۱. پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان دسته‌ای کوچ نمی‌کنند در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را وقتی به سوی آنان بازگشتند بیم دهند؟ التوبه (۹)، ۱۲۲.

۲. فرمان ارجاع مشهور و منسوب به ناحیه مقدسه: «اما الحوادث الواقعة فارجعوا الي رواة احاديثنا» در زمان و شرایط دگرگونی اصول و فروع آیین صادر گردیده که گروه‌های انقلابی شیعه و رهبران آن‌ها در حال اختفا و تقیه بودند و تمرکزی نداشتند. (مؤلف)



ناشناخته و به چشم آمده و نیامده برای جوامع اسلامی و ملل دیگر، از تعطیل و نادیده گرفتن این امر حیات بخش: «ولتکن منکم امة...» مایه گرفته است، امری که مسلمانان را پیوسته در حال انقلاب فکری و تحول و تکامل و هماهنگی نگاه می‌دارد و باید از مرزهای اسلامی بگذرد و گسترش یابد: ﴿وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ اُمَّةً وَّسَطًا لِّتَكُوْنُوْا شُهَدَآءَ عَلٰی النَّاسِ...﴾^۱.

اطلاق افعال «یَدْعُوْنَ»، «یَأْمُرُوْنَ» و «یَنْهَوْنَ» از مفعولی چون «یدعونکم... یدعون المؤمنین...»؛ همین تعمیم و گسترش را می‌رساند. براساس این امر، باید در مراکز اسلامی گروه‌هایی تربیت شوند و اصول خیر و معروف و منکر و احوال و تاریخ ملل و ادیان و مذاهب و مسالک و روحیات و خوی‌ها و مراتب رشد و عقب ماندگی‌ها و آزادی و دربند بودن‌های آن‌ها را فراگیرند و به سوی آن‌ها اعزام و برآنان شهید و شاهد و مشرف و ناظر گردند و درحالی که رسول را الگویی و اسوه‌ای در برابر خود دارند، خود هم برای توده‌ها (ناس) الگو و اسوه و نمونه گردند: «لِتَكُوْنُوْا شُهَدَآءَ عَلٰی النَّاسِ».

اگر امر «ولتکن منکم امة...» و امر «لتکونوا شهداء علی الناس»، پس از رسول و رهبر عظیم اسلام و برونانگیزه‌های جاهلیت و اختلاف خلافت و برکناری رهبری اصیل و آگاه و دانای اسلامی، از نظرها دور شد و تحقق نیافت، امروز با گسترش سرزمین‌های اسلامی و بیداری مسلمانان و پیوستگی و حیرت زدگی و درماندگی ملل جهان، این گونه اوامر زمینه تحقق و اجرای بیشتری یافته است تا آنان که با هدایت قرآن، خیر و شر و معروف و منکر و مصالح مردم را در همه مراتب و ابعاد و جهاتش می‌شناسند، راه‌گشایی باشند در میان گمراهی‌ها و حیرت زدگی‌ها و تضاد مکتب‌ها و راهنمایی در تاریکی‌ها و افشاننده بذرهای خیر و توحید و فراآورنده

۱. و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید... بقره (۲)، ۱۴۳.

اندیشه‌ها، همچون کشتکار (فلاح) کارآزموده و امیدواری که زمین راشخم می‌زند و می‌شکافد و بذرمی افشانند و شکوفان می‌کند:

«وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ». «اولئک» اشاره به مقام والای چنین امتی است و جمله اسمیه به جای فعلیه و مطابق با سیاق خطاب «لعلکم تفلحون»؛ ثبات و کلیت را می‌نمایاند.

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ».

نهی «لا تکنونوا...» عطف به اوامر «اتقوا الله»، «واعتصموا بحبل الله»، «و اذکروا نعمة الله»، «ولتکن منکم...» است که از پایه گرفتن آن چنان تفرقه و اختلافی که درملل توحیدی و دارای بیّنات تکوین یافت و از تفرقه‌های قومی و قبایلی و طبقاتی ریشه گرفت، برحذر می‌دارد و عاقبت سرپیچی از این اوامر را می‌نمایاند، پس اختلافی که از این گونه تفرقه‌های ریشه‌ای ناشی نشود و تکوین نیابد، نباید مورد نهی باشد. و نهی کلی از آن، تکلیف به محال و مخالف سنت آفرینش است «و لذلک خلقهم» چون اختلافی که ناشی از تفرقه‌جویی نباشد و منشأ حرکت و رشد فکری و تحول اجتماعی شود و استعدادها و مواهب افراد را برانگیزد، خود کمال و رحمت است که فرمود: «اختلاف امتی رحمة»^۱. پس از آن اوامر، این نهی «لا تکنونوا» و تمثیل «کالذین» و ترتیب «تفرقوا» و «اختلفوا» چون نهی کوتاه و کلی «لا تختلفوا» نیست و اختلافی را می‌نمایاند که ناشی از تفرقه‌های جاهلیت و منشأ آن شود و تقوای به حق را برکنار دارد و اعتصام بحبل الله را بگسلاند و صورت و ترکیب اجتماع توحیدی را به گونه افراد و گروه‌های متضاد درآورد و قوای آن‌ها را در برابر اجتماع ایمانی و رباط اعتصامی بسیج کند و تفرقه و اختلاف در نفوس



گروه‌هایی کیان یابد [وسرشته شود]: «ولا تكونوا کالذین...». و بینات و آیات توحید در آفاق ناهموار تفرقه‌ها تیره گردد: «من بعد ماجاءتهم البینات». برگشت و روی گرداندن از بینات روشنگر و آیات رهنمای توحید، تیرگی‌ها و گمراهی‌ها و رنج‌ها و دردها و وحشت‌ها و زبونی‌ها در بر دارد: «و اولئک لهم عذاب عظیم».

تفرقه منشأ شرک است و از شرک هر عذاب عظیمی بر می‌آید: ﴿...ولا تَکُونُوا مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ، مِنَ الَّذِیْنَ فَرَّقُوا دِیْنَهُمْ وَ کَانُوا شِیْعاً کُلِّ حِزْبٍ بِمَا لَدَیْهِمْ فَرِحُوْنَ﴾^۱. آنان که در آیین توحید تفرقه آورند و گروه‌گروه و شیعه‌شیعه گردند از رسالت و رهبری رسول خدا بس دور و برکنارند: ﴿إِنَّ الَّذِیْنَ فَرَّقُوا دِیْنَهُمْ وَ کَانُوا شِیْعاً لَّسَتْ مِنْهُمْ فِی شَیْءٍ...﴾^۲ با وجود در دست و برابر چشم و اندیشه بودن چنین کتاب محفوظ و آیات محکم و اصول و فروع تعیین شده و سنت مستند و روشنگر و امامت و عترت توصیف و شناخته شده، آنان که آیین توحیدی اسلام را تجربه و تفریق کنند، چه ارتباطی با روح رسالت اسلام دارند و چه پیوستگی با رسول خدا؟: «لَسَتْ مِنْهُمْ فِی شَیْءٍ». پیوستگی و ربط با رسول و رسالت او همان اعتصام به حبل توحید است، و قطع چنین ربط و اعتصام، جذب به عقاید و سنن تفرقه‌انگیز جاهلیت شدن،^۳ و نفوذ

کتابخانه آستان «طالقانی و زمانه ما»

۱. و از مشرکان مباشید. از کسانی که دین خود را قطعه قطعه کردند و فرقه فرقه شدند هر حزبی بدانچه پیش آن‌هاست دل خوش هستند. روم (۳۰)، ۳۱ و ۳۲.

۲. کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و فرقه فرقه شدند تو هیچ‌گونه مسئول ایشان نیستی... انعام (۸)، ۱۵۹.

۳. و صایا و خطابه‌های رسول اکرم ﷺ در سال‌ها و روزهای آخر رسالتش که بیشتر آن‌ها راجع به وحدت و توحید مسلمانان است، همین نگرانی و پیش‌بینی آن حضرت را می‌رساند: این سرآغاز یکی از خطبه‌های حجة الوداع است: «لا ترجعوا بعدی کفاراً یضرب بعضکم رقاب بعض» بعد از من واپس مگردید تا کافرانی شوید که برخی از افراد شما گردن برخی دیگر را بزنند. «ان امتی ستفترق علی اثنتین (احدی) و سبعین فرقة کلهم فی النار الا واحدة... ثم قال و اعتصموا بحبل اللہ جمیعاً...» امت من به هفتاد و دو (یا یک) فرقه ستفترق می‌شوند، همه آن‌ها جز یکی، در آتش‌اند «... یرد علیّ یوم القیامة من اصحابی فیجلون عن الحوض، فأقول: یا

←



و عمق نیافتن ایمان توحیدی و اعتصامی و انقلابی در قلوب و اندیشه‌های بیشتر مسلمانان و نخستین جاهلان اسلام: ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ...﴾^۱. با گسترش اسلام در میان ملت‌ها و درس‌زمین‌های مختلف آیین توحیدی و تحولی اسلام جذب آن‌ها گردید و به رنگ عقاید شرک زا و روابط و سنن همان ملت‌ها درآمد و همه نام و عنوان اسلام یافت و

→ رب اصحابی؟!... فیقول ارتدوا علی اعقابهم القهقری» (روز قیامت گروهی از اصحاب بر من وارد شوند که از حوض (کوثر، سرچشمه حیات) برکنار و رانده شوند. پس گویم پروردگارا اصحاب من اند... گویند این‌ها بر پاشنه پای خود به قهقرا برگشتند...). نگرانی شدید آن حضرت از تفرقه و برگشت مسلمانان به ارتداد و ارتجاع جاهلیت بود که اعتصام به کتاب و عترت را در روزهای آخر زندگیش توصیه می‌فرمود: «انی تارک فیکم الثقلین...» این حدیث را، با اختلاف در بعضی از کلمات و عبارت، ناقلین و ضابطین احادیث نقل کرده‌اند. و در کتاب‌های صحاح و سنن و تفاسیر و تواریخ ضبط شده است. مرحوم میرحامد حسین هندی در کتاب «العقبات» این حدیث را از قریب دویست شخصیت و دانشمند اسلامی از قرن دوم تا سیزدهم نقل کرده است که برخی از ناقلان آن را در ضمن خطبه مفصلی از رسول خدا ﷺ در حجة الوداع، یا در غدیر خم و یا در بستر بیماری آورده‌اند و بعضی از آنان همین قسمت را. این حدیث در همه اسناد و روایات و با وجود اختلاف در تعبیرات یک مفهوم و معنا را می‌رساند: «انی تارک (ترکت، خلفت) فیکم الثقلین. (امرین، خلیفتین، احدهما اکبر من الآخر) ما ان تمسکتکم به (اخذتم، اعتصمتم به) لن تضلوا بعدی (لن تذلوا بعدها ابدًا): کتاب اللہ (کتاب ربی، حبل ممدود ما بین السماء و الارض فیہ الهدی و النور)، و عترتی اهل بیتی (قرابتی) لن یفترقا (لقرینان، لن یفترقا) حتی یردا علی الحوض (حتی یلقیانی کھاتین اشار با صبعیه) و در یک روایت از عامه، به جای «عترتی»، «سنتی» نقل شده است که البته عترت و سنت ملازمند.

این متن وصیت رسول خدا ﷺ بوده است که قسمت اصلی آن را با اختلاف در بعضی از الفاظ، علامت‌گذاری شده و تواتر در معنا، آوردیم و ترجمه آن چنین است: واگذارنده‌ام (واگذاردم، جانشین کردم) در میان شما دو کان دو گوهر گرانبها را (دو چیز، دو جانشین که یکی بزرگ‌تر از دیگری است): کتاب خدا (کتاب پروردگارم، ریسمانی کشیده شده در میان آسمان و زمین که هدایت و روشنی در آن است)؛ و عترتم (مشکپاره من که خوی و بوی از من دارند) خاندانم (نزدیکانم) را، هرگز از هم جدا نشوند (دو قرین جدایی ناپذیر چون این دو انگشت) تا هنگامی که بر من وارد حوض (کوثر: چشمه فزاینده) شوند (تا با من ملاقات کنند...) (مؤلف)

۱. [برخی از] بادیه‌نشینان گفتند ایمان آوردیم بگو ایمان نیاورده‌اید لیکن بگوئید اسلام آوردیم و هنوز در دل‌های شما ایمان داخل نشده است... حجرات (۴۹)، ۱۴.



در برابر هم جبهه گرفتند و هر جبهه برای توجیه مذهب و مسلک خود به تعبیر و تأویل آیات و روایات مستند و نامستند و منطق‌های فلسفی رایج استناد کردند و عمق فاصله و تفرقه را پیوسته بیشتر ساختند تا دچار عذاب عظیم شدند؛ «و اولئک لهم عذاب عظیم». عذاب زبونی، دشمنی و کینه، کشته شدن استعدادها، به غارت رفتن سرمایه‌ها، شکار هر صیاد، زبون هر شیاد، لقمه هر شکم، بنده هر برده پرور شدن و... تا عذاب ابد. اگر در پرتو آیات بینات و سیره نبوت و ولایت و سنت مستند، ترکیب مذاهب مختلف اسلامی تحلیل و تجزیه شود، اجزا و عناصر ناهماهنگ جاهلیت و دخیل در اصول و فروع اسلامی شناخته می‌شود.

«يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ»^۱.

«یوم»، ظرف «لهم عذاب عظیم» یا هر فعلی که بتوان تقدیر کرد تا تحقق ظرف و توسعه مظروف را بنمایاند. هیأت و آهنگ دو فعل «تبیض» و «تسود»، حدوث و تحول و دگرگونی مداوم را می‌رساند. وجوه، چهره‌ها یا سران و پیشوایان مورد توجه (وجیه الملة) است.

آنان که تفرقه و اختلاف نهادند بر ایشان عذاب گرانی است در روزی که... یا چنین روزی ناگهان رخ نماید و روشنی دهد؛ روزی که چهره‌هایی همی درخشان

۱. تا از تصویر آفرینش در رحم جهان چه زاده شود؟ تا از رحم طبیعت متولد نشود، جز اهل بینش نمی‌دانند.

تا نژاد او مشکلات عالم است	آنکه نازاده شناسد او کم است
او مگر یمنظر بنور الله بود	کاندرون پوست او را ره بود
اصل آب نطفه اسپید است و خوش	لیک عکس جان رومی و حبش
می‌دهد رنگ احسن التقویم را	تا به اسفل می‌برد آن نیم را
یسوم تبیض و تسود وجوه	ترک و هندو شهره گردد ز آن گروه

(مؤلف).

گردد و چهره‌هایی دگرگون و تیره شود. (سران و رهبرانی روی سفید و سرانی رو سیاه شوند) همین که فجر طالع شد و روز برآمد و تاریکی و به هم آمیختگی حق و باطل زایل شد و رازها آشکار گردید، آنان که به حبل‌الله اعتصام جویند و در جهت توحید و برحق باشند چهره‌شان باز و رویشان درخشان و سفید گردد و آنان که به سوی تفرقه و کفر روی آوردند و چهره‌آیین خدا را پوشانند، روهای‌شان گرفته و تاریک شود؛ چهره‌هایی که نمایاننده‌ی درون است و درون‌هایی که روی می‌شود و چهره می‌آراید، شخصیت‌ها و ملت‌هایی که از متن تاریخ برآمدند و از میان تاریکی‌ها و تضادها و ابرها و پیچ و خم‌ها درخشیدند و کمال و قدرت و عزت و وجهه یافتند و وجوه خلق شدند و چون فلک صبح راه کاروان‌ها را روشن کردند، آنان بودند که آهنگ ایمان و توحید را نواختند و اندیشه‌ها و قوای اجتماع را هماهنگ با نظام آفرینش به راه آوردند. چهره‌آیینان در پایان هر شب و برآمدن هر روز می‌درخشند: «یوم تَبْيَضُّ وَجُوهُ...» آنان که پس از ایمان به کفر و پس از توحید به تفرقه گراییدند، گمراه و گمراه‌کننده شدند و روسیاهی به بار آوردند و درافق تاریک زمان غروب کردند: «و تَسْوَدُّ وَجُوهُ».

«أَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ»، تفصیل پیوسته و برخلاف ترتیب (لف و نشر مشوش) «یوم تَبْيَضُّ وَجُوهُهُمْ»، برای تبیین علت حدوث سیاه رویی است، چون سفیدروی ناشی از ایمان و توحید را که طبیعی و فطری است، خود داشتند. پس چه شد که از آن تهی و فاقد و دگرگون شدند؟ «اکفرتم بعد ایمانکم؟» دراین بازخواست و نکوهش، گوینده‌ای درکلام نیست و خطابی است بعد از غیاب که گویا درچنین روز دنیا و تاریخ و زمان درهم پیچیده شده است و همه در محکمه‌ی خدا و خلق حضور و ظهور یافته‌اند و همه با هم و با هر چه دارند و آورده‌اند با خدا مواجه‌اند. دیگر نه آینده‌ای است «تَبْيَضُّ...» و «تَسْوَدُّ» و نه گذشته‌ای «اسودت...» و



«ابیضت...». کفر پس از ایمان و تفریق پس از توحید و ارتجاع پس از ارتقا آتش‌هایی در بردارد که مواهب انسانی را می‌گدازد و عقده‌ها و کینه‌هایی می‌افروزد و دود و حریق آن چهره‌ها را تاریک و سیاه می‌گرداند: «فذوقوا العذاب بما کتتم تکفرون». عذابی که از درگیری و تضاد درونی و اجتماعی و دوری از رحمت خدا افرورخته می‌شود.

«وَأَمَّا الَّذِينَ أبيضتْ وُجُوهُهُمْ ففِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ».

پس بطور خلاصه، آنان و امتی که اعتصام به حبل الله داشتند و در جهت توحید و کمال ایمانی بودند، از تاریکی‌ها و گرفتگی‌های درونی می‌رهند و خود را تحت تصرف خدا قرار می‌دهند و خدای‌شان به سوی نور و درخشندگی می‌برد. و آنان که بر پیمان‌های ناستوار طاغوت‌های درونی و برونی اتکا کنند همی به سوی تاریکی و تیرگی‌رانده می‌شوند: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَانُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ...﴾^۱ این دو مسیر متضاد پیش می‌رود تا روزی که یک سر متمایز و جدا گردند: روی‌هایی تابان و درخشان و روی‌هایی تاریک و گرفته: «یوم تبيض وجوه و تسود وجوه فاما الذين اسودت وجوههم...» روسیاهان روی گردان از ایمان به سوی عذاب. و روی سفیدان سربلند در رحمت. دو فعل «تبيض» و «تسود»، دلالت بر عروض این دو صفت دارد، که به اختیار و تشخیص خود این یا آن را انتخاب کردند و نتایجش، آن یا این است.

حیات و شکوفایی و سرسبزی و درخشانی از آثار رحمت خداست: ﴿فَانظُرْ إِلَى

۱. خدا ولی کسانی است که ایمان آوردند، آنان را از تیرگی‌ها بیرون آورده به سوی نور می‌برند. و کسانی که کافر شدند سرپرست‌هایشان طاغوت است، آنان را از روشنایی بیرون آورده به سوی تیرگی‌ها می‌برند. البقره (۲)،

آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَٰلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ... ﴿۱﴾ ایمان و توحید، مجاری رحمت را در نفوس و اجتماع می‌گشایند و مواهب و استعدادها را شکوفا و چهره‌ها را باز و روشن می‌کنند، و همین جوشش رحمت، فراآورنده و نگارنده بهشت مینو است. آنکه در رحمت است در سرچشمهٔ فزایندهٔ بهشت و جاودان است: «اما الذین... ففی رحمت اللہ هم فیها خالدون»، تکرار ظرف است، و تکیه بر ضمیر «هم»، حصر و ثبات و دوام را می‌رساند.

این دو تصویر زنده و گویا و مشهودی است در تارک زمان و تاریخ ملل از چهرهٔ دو گروه متقابل: پیشرو متحد و متعهد و هماهنگ و مقبول از یک طرف؛ و مرتجع و متفرق و بی‌مسئولیت و مطرود از طرف دیگر. به قرینهٔ تقابل، آنان سفیدان و درخشندهگان ایمانند و در رحمت خدا و اینان رو سیاهان کفرند و دچار غضب خدا. «اکفرتم»، انکار و نکوهش زبونی آور و خبر از گذشته‌ای تاریک است و منشأ روسیاهی را می‌نماید. «ففی رحمت اللہ...» بیان حال و آینده و محیط حیاتی است.^۲

۱. پس به آثار رحمت خدا بنگر که چگونه زمین را پس از مرگش زنده می‌گرداند در حقیقت هم اوست که قطعاً زنده‌کنندهٔ مردگان است و اوست که بر هر چیزی تواناست. الروم (۳۰)، ۵۰.

۲. اگر سفیدپوستان نژاد پرست این آیات را می‌خواندند، آن را شاهی آسمانی و دلیل دیگری برای اثبات برتری سفیدپوستان می‌پنداشتند و اعلام می‌کردند که کتاب دینی مسلمانان رنگین پوست هم، طرفدار برتری و گزیدگی سفیدپوست است، و نظریهٔ فیلسوف نمایانی مانند «دو گو بینو» از اشراف فرانسه: «سفیدپوستی از مشخصات برتری است و هر چه سفیدتر برتر» [آنتونی گیدنز، جامعه‌شناسی، ترجمهٔ منوچهر صبوری، نشرنی، تهران، ۱۳۷۸، ص ۲۷۲]. چون وحی منزل است. و بعضی از اقوام، جانوران سفید را برای سفیدیشان تا حد پرستش محترم می‌شماردند. این کوه به بیان متعصب چشم اندازشان همین تاریخ کوتاهی است که به علل تاریخی و شرایط تحول و تمدن صنعتی و مادی پیش آمد و از موارث دیگران رشد یافت و چشم‌گیر شد، و ایمان و توحید و فضایل انسانی را از مغزها و دل‌ها و روابط خانوادگی و معنوی و عاطفی را از اجتماع بیرون راند، نه بیشتر را می‌نگرند که بیشتر سفیدپوستان قبایل وحشی یا نیمه وحشی بودند، نه اکنون را که



«تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ. وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ».

«تلك»، اشاره است به «یوم تبيض وجوه...» ویا مجموع آیات این سوره یا قرآن. اشاره مفرد باید راجع به مرتبه جمعی و بسیط این آیات باشد که همچون وجود ذهنی، پیش از نزول و تصویر و تدریج، به صورت کلمات و تلاوت بوده است. «تلوها» با صیغه مضارع، همین تدریج و تنزیل رامی نمایاند. «علیک»، دلالت به قهر و سلطه آیات بر روح و ذهن جذاب مخاطب (رسول خدا) دارد چنانکه خاطرها و انگیزه‌های ذهنی او دخالتی در آن ندارد. «بالحق»، متعلق به «تلوها» یا وصف ضمنی آیات، تبیین و تأکید همین حقیقت است که این آیات، همچون اصول و آیین ثابت آفرینش، نمودار و تنزل یافته حقایق ثابت و برتر از دریافته‌ها و اندیشه‌های

→ سفیدپوستانی چون حیوانات به سائق غریزه به سر می‌برند و نه آینده این تمدن صنعتی را که انسان‌هایش چون بیج و مهره و آلات و ابزار، ساییده و متلاشی می‌گردند. اینان که تنها به چند سال جنبش سفید پوستی می‌نگرند، گویا تاریخ عمیق و پر دامنه ملت‌های رنگین و تمدن‌های متنوع آنان از برابر چشم‌شان ناپدید گردید. همان مللی که از ریشه مواهب عالی و اصالت انسانی رشد یافته چندی دچار خزان و پژمردگی گردیده‌اند ولی دوباره به اذن خدا همی زنده می‌شوند و شکوفا می‌گردند.

در کنفرانس اسلامی (مؤتمر الاسلامی) که در سال ۱۳۴۰ در شهر مسلوب «قدس» تشکیل شد بیشتر نمایندگان از کشورهای آفریقای اسلامی بودند، نظریات و پیشنهاداتشان بسی عمیق و الهام بخش و سخنرانی‌هایشان به زبان عربی چه بلیغ و شورانگیز بود. یکی از آنان پیش از شروع جلسات همین آیات «و اعتصموا بحبل الله... و لا تکنوا کالذین تفرقوا... یوم تبيض وجوه...» را با آهنگی موج و جذاب تلاوت می‌کرد در هنگام تلاوت این بخش: «...و تسود وجوه و اما الذین اسودت وجوههم» نگارنده در آغاز و بخصوص آن گاه که رئیس جلسه بودم چشم از سوی و روی آنان می‌گرداندم که مبادا احساس حقارتی کنند. آن گاه متوجه شدم که از دریافت معانی این آیات به جای احساس حقارت، احساس غرور می‌کنند و به خوبی در می‌یابند که این سفیدی و سیاهی درباره رنگ پوست نیست، سفیدی و درخشندگی ایمان و توحید و شمول رحمت، و سیاهی کفر و نفاق و تفرقه است. آنان با ایمان ساده و پر مایه و حرکت انگیز و توحیدی، خود را سفیدرو و امیدوار می‌دیدند و بودند، و سفیدپوستان کافر و تفرقه‌انگیز سیاه رو و رسوا و شرم‌منده بودند و هستند. (مؤلف)

متغیر و ناپایدار است.

تلاوت آیات، به حق و نمودار حق است تا آدمیان واژگون گشته و منحرف و وامانده از حق را شناسا و هماهنگ حق و حقایق گرداند و مبانی و مفاهیم آیات را در اندیشه و قلب و روابط و اعمال انسان آگاهانه تحقق بخشد و با تحریک اثباتی اوامر، و نفی نواهی تحرک یابد: «اتقوا الله... ولا تموتن... و اعتصموا بحبل الله... و لا تفرقوا... ولتکن منکم... ولا تکنوا کالذین...» اینها خواست خداست که حق مطلق است و در آفرینش جهان و تنزیل آیات جز خیر و کمال نمی خواهد: «و ما الله یزید ظلماً للعالمین». نفی خداوندی است که مرید ظلم باشد، نه نفی اراده ظلم از خدا مانند: «مایرید الله...». «ظلماً»، در سیاق نفی آمده: ذات و هستی خدا مقتضی هیچ گونه ظلم نیست، چون خیر و کمال مطلق است و از او جز خیر و کمال نیاید و نشاید. این آیات حق و ثابت است هم چون آیات آفرینش. اصول و قوانین جاذبه، نور، نیرو و آنچه کشف شده و نشده، همه نمودارهای اراده حکیمانه خداوندی است که بقا و کمال انسان و جهان را می خواهد نه فنا و نقص را: «و ما الله یزید ظلماً للعالمین».

اعتصام به حق و تقوا و توحید عقیده و فکر و عمل، مانند کشف و شناخت اصول و قوانین خلقت و طبیعت، موجب قدرت و حرکت و کمال است، و ناآگاهی و اعراض و جهل، موجب زیونی و پستی و درماندگی. این حق و اصل، نام و نشان و رنگ و نژاد نمی شناسد. برای جهان و جهانیان «العالمین» است. سنت خداست و تغییر ناپذیر «و لن تجد لسنة الله تبديلاً، تحویلاً» آنان که زبون و پراکنده و دچار تفرقه بودند، با کلمه توحید و توحید کلمه و اعتصام به حق، قدرت و تحرک و کمال می یابند و یافتند، و آنان که دچار تفرقه و اختلاف شدند زبون و راکد و درمانده شدند و شخصیّت و حیات اجتماعی خود را باختند. چون در اراده تکوین و تشریحی خدا



که به صورت قوانین و سنن نمودار شده است و در ترکیب و آهنگ آیات تلاوت می‌شود، هیچ ظلم و ناهنجاری و بدخواهی نیست، هر چه ظلم است از اراده و اختیار انسان‌ها برمی‌آید. همان کسان که چشم خود را می‌بندند و نمی‌خواهند قوانین و سنن الهی را بشناسند، و اراده و استعدادها و اندیشه و قوای خود را با آن‌ها هماهنگ سازند. و یا کسانی که دچار اختلال فکری اند و چشم اندازی محدود دارند و عدالت و ظلم و خیر و شر را به مقیاس سود و زیان و مرگ و حیات افراد و جماعات و نابسامانی‌های گذرا می‌نگرند و قدرت و حوصله جمع بندی و حاصل‌گیری را ندارند.

ظلم از نادانی و ناتوانی و سودجویی طبایع بشری ناشی می‌شود. خداوندی که خیر و کمال و قدرت مطلق است و هستی از او و برای او و به سوی اوست، چرا مرید (خواستار) ظلم باشد: «و لله ما فی السماوات و ما فی الارض والیه تُرجعون». در ظرف ظاهری آسمان‌ها و زمین «فی السماوات» و در اعماق به هم پیوسته آن‌ها که همه قوانین و نظامات و روابط و طبایع اشیاء است و اراده و قدرت و تصرف نامحدود را می‌نمایانند و همچنین در متن و واقع زمین «ما فی الارض» که طبایع انسان‌ها و اجتماعات را در بر می‌گیرد و انسان‌ها پیوسته به زمین و زمین به آسمان‌هاست، مسیر و محصول نهایی طبایع اشیاء و جمع و تفریق و تضاد و کمالات نسبی آن‌ها و حرکت متقابل به سوی حق و خیر و کمال مطلق است: «و الیه تُرجعون».

فعل مجهول «تُرجعون»، مشعر بدان است که تحرک و تکامل و رجوع، در طبیعت همه اشیاء، و نیز، در متن مجتمع‌ها و امت‌ها، نهاده شده است.